

تاریخ اقلیم نور را که آقای محمد علی ملک خسروی نوری نوشته اند اشتباهاتی بنظر این حقیر سراپا
 تقصیر بدینجهه^۱ مرآت نوری سبیه^۲ میرزا افضل الله نظام العالک اورنگی فرزند میرزا محمد حسن پسر
 میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ رسیده نمیدانم این اشتباهات مؤلف از بی اطلاعی است یا
 تمسب و غرض نفسانی در رسمورت بر خود واجب دانستم آنچه از نزدیکان خود یعنی مادرید و پسران
 زهرا و یانوفخریه خاله^۳ بنده از حضرت عزیز^۴ شنیده بودند نقل میکردند در جواب تاریخ مزبور نوشته
 شود تا خوانندگان به میرکه طالب حق و حقیقت میباشد از صحت و سقم مطالب ضد وجه^۵ آن مدالج شوند
 اول حضرت اعلی روحی فداه و شجره^۶ آنشجره مقدس را گواه میکنم که با احدی غرض و لجاج ندادم چنانچه
 شاعر میفرماید مهر رخسار تو را مینگرم در همه کس زان مرا با همه کس میروم با کس کین است ثانیاً
 از جنس اقیانوسهای دعوات نور و بعضی مطالب دیگر که ارتباطی باین امر ندارد صرف نظر میکنم در صفحه
۱۹ بعد از صفحه ۱۱۲ بخش ۳ ظهور الحق مذکور است در لوحی از قلم اهزایه^۷ در وصف ماژند^۸
 چنین مستور (ان اراضی مبارک است چه که این مالم از سمت شاهرود بان شرط توجه نمود تا بگزارد
 شد و اطراف آن را مشاهده نموده و از آنجا با شرف و قبل از آن محال هزار جریب راقبه بقریه شهر
 بشهر سیر نمودیم تا بار خرنور وارد شدیم الحمد لله از انوار آفتاب حقیقت جمیع انجمنات در آن ایام
 منور و قائم شد و آثار آن البت^۹ خواهد گشت آنکه بید الهی غرس شد عنقریب آثار آن نامر و هویدا
 میشود ندای محبوب ازان جبال مرتفع است به کمان اراضی بقدم حق مبارک گشت انشاء الله کل
 موفق شوند بانچه سزاوار ایام الله است - ذیل همان صفحه ۱۹ اشعار زیبات شفاهی حضرت -
 عبد البهاء در باب ایام اولیه جمال^{۱۰} ابی و اینکه مرحوم والدشان تعلق عظیم بایشان داشتند و
 ملتفت بزرگواری و طومنت^{۱۱} و دلهریت مقدسه^{۱۲} جمال مبارک بودند و بر همان براین انگه رمازند ران در
 قریه تاثر که تبول ایشان بود عمارت طوکانه^{۱۳}ی تا سیر فرمودند و چون اکثر تابستان جمال مبارک در آنجا
 بودند مرحوم میرزا بخط خویش در موقعی از مواقع خانه بقلم جلی این دو بیت را مرقوم فرموده اند :

(برد رگد وست چون رسی گولیبک کانجانہ سلام راہ دارد تعلیک)

(تعلیق)

این وادی عشق است نکید از قدم این ارزاق مقدس است فاخلع
الواح زیادی نیز از اجیه ضرورتا کرمی باشد کعبه مشرف از آن زیلادین میشود (بواسطه^۱ آمیرزاد فضل الله جناب
ابوالقاسم خان جناب ابوالحسن خان علیت بهاء الله الایہی^۲ ووالله ای د و نفس نفیس خدا عا بطلی
وادی غیر ذی ذرع و سنگلاخ بود چنانچه بعضی قرآن است از لسان حضرت ابراهیم میفرماید رب انسی
اسکت من ذریتی بواد غیر ذی ذرع ونگستان بر آب و نیاہ و تنوستان سنگسپاہ بود با وجود این چون
موطن رسول الله شد قبلہ^۳ افاق گشت ملاحظہ کنید کفالت بسبب ان انتساب مطاف اولوالالباب شد
حال اقلیم نورموتان مشکلم^۴ را راست دیکر ملاحظہ کنید کعبه رممر اعصار بود در روز جلوه^۵ پرت کوه^۶ و آمد کرد
آشیان طیور ملوت کرد و بیشه^۷ شیران ربا^۸ غفور مطاف مقربین شود و شاہ ملائکہ^۹ لاین کرد و زیر اعطه^{۱۰} طور
در اقلیم نور تجلی کرد و نیز اعظم از ان افق مبین الروح نمود ولی افسوس کجا عالمی ان دستور^{۱۱} نوز غافل و بیخبر
مقرب پیدا میشوند و بسیار گردند و بیادات و افتخار نمایند پس شکر کنید خدا را که در روحان^{۱۲} ظاهر ظهور
استید و کوی سبقت در این میدان ریائید از خدا خواہم کعبه^{۱۳} کرانه^{۱۴} این موہبت^{۱۵} کبر برد ازید و علیہ
البہاء^{۱۶} الایہی عبد البہاء عباس شجاع سراج چون در زجاج بتابد احرار^{۱۷} روشن گردد و علیکم^{۱۸} البہاء
الایہی عبد البہاء عباس بواسطه^{۱۹} میرزا فضل الله اعدای محفل روحانو نور

هو الایہی

ای بندگان استان مقدس تاہ^{۲۰} شمار سید و نہایت سرورین داد الحمد لله در وطن دلبر افاق محفل
روحانی تاہ^{۲۱} شیر و جلوه^{۲۲} در اشراق نمود ہامید و از گشتم کہ وقت مرز و ن آمد تا در خطاہ^{۲۳} نور^{۲۴} شعلہ^{۲۵} طور^{۲۶} بر افرو
کایت^{۲۷} ہدی و روایت^{۲۸} ملا^{۲۹} اعلی^{۳۰} شوند ای یاران روحانی بکوشید تا سبقت^{۳۱} گیرید^{۳۲} زمین
و نفوس^{۳۳} مبعوث^{۳۴} گیرید^{۳۵} زیرا یقین^{۳۶} است کہ ران^{۳۷} سرزمین^{۳۸} جلوه^{۳۹} نور^{۴۰} مبین^{۴۱} تا ہر خواہد^{۴۲} گشت^{۴۳} و مطاف^{۴۴} موہبت^{۴۵}
خواہد بود ولی شما بکوشید در این میدان سبقت^{۴۶} برد^{۴۷} یگران^{۴۸} گیرید^{۴۹} و الا^{۵۰} هیچ^{۵۱} شیبہ^{۵۲} نیست^{۵۳} کہ اقلیم^{۵۴} نور
روشن^{۵۵} خواہد^{۵۶} شد^{۵۷} و فیوضات^{۵۸} رب^{۵۹} غفور^{۶۰} احاطہ^{۶۱} و اشد^{۶۲} نمود^{۶۳} منکستان^{۶۴} تا کرکشن^{۶۵} و گلستان^{۶۶} خواہد^{۶۷} شد^{۶۸}
از کوه^{۶۹} و رنگ^{۷۰} آہنہ^{۷۱} و تترہ^{۷۲} و تقدیر^{۷۳} ملا^{۷۴} امل^{۷۵} خواہد^{۷۶} رسید^{۷۷} این^{۷۸} مقرا^{۷۹} است^{۸۰} و محتوم^{۸۱} و علیکم^{۸۲} التحنیہ^{۸۳} و الثناء^{۸۴} من
ملکوت^{۸۵} الایہی^{۸۶} ذیقندہ^{۸۷} ۱۲۳۹^{۸۸} عبد البہاء^{۸۹} عباس

راجع به صفحه ۱۰۱ که میرزا عباس مصروف بمیرزا بزرگ ملتفت بزرگوار و ظاهریت جمال مبارک بود مانند معلم
 میشود ایشان هم از اولیا الله بوده اند که قبل از طلوع حضرت اعلی روحی فداه موهود ایشان را شناختند جل
 الخالق از این کرامت (خان از مونس جارح) از فرمایشات حضرت عزیزیه فخریه خانم میفرمودند زمانیکه
 حضرت شمره ارواحنا فداه از مادرتولد شدند والد^ه ایشان مرحوم شد میرزا بزرگ والد^ه جناب بیباک^ه الله
 را احضار نمود فرمودند خواب منم از این طفل مواظبت کنید چون خد مهادت مواظبت نمیکند ایشان
 بواسطه^ه معلوم تمام قبول نکردند اتفاقاً همان شب حدیث رسول ادرم و شاه ولایت را در خواب دیدند که راطا^ق
 مسکونی میرزا بزرگ تشریف دارند فرمودند مولود جدید الولاده را بیاورند طفل را آوردند دادند بحضرت
 رسول طفل را بوسیدند دادند بمن (یعنی ماد^ه بیباک^ه الله) و فرمودند از این طفل خوب مواظبت کنید زیرا که
 از ماست بعد از ان شاء الله بیعتی محبت انداخته در قلب من جا گرفت که اید اولاد^ه خود را باین انداز^ه
 درست نداشتیم نباید بهمین جهت است که در شواخ^ه فرقه^ه بیباک^ه چند رالواج نزولیشان ابد انامی از این
 بانو بردهند^ه صفحه^ه اول راجع به سمارت تاجر انصارت را برای ماد^ه راجع^ه میرزا راجع^ه انعام^ه انعام
 ساختند وان^ه بیت سمر را هم برای سردرب مسجد تا کنون نوشتند در زمان فضل الله اورنگی^ه محراب^ه
 خراب شد مشارالیه خواستند مرمت کنند این تیرد رسق^ه محراب پیدا شد نمیدانستند مال نجاست و از
 مقام شعر معلوم بود بجهت بالا آمدن روی نوشته شد میانوزه را ماد^ه مشارالیه فرمودند این تیر قبل از قارت تا کر
 و هم بعد از قارت بالا آمدن در ب مسجد بود در زمان^ه آجی اسمعیل که مسجد خراب شد و مشارالیه بمرمت آن
 یزد اخت این تیر مقود شد میرزا فضل الله اورنگی^ه بر حسب شریک^ه که ماد^ه نشان دادند تیر را در محل اولیه
 نصب کردند^ه آن در و غیره مقدر سیرا که از قول عبد الیهاد رذیل همان^ه فحش نوشته اند ابوالقاسم خان امیر
 صادق^ه ابوالحسن خان مشور السلفان^ه داماد^ه ای^ه الام^ه المعالجه^ه بودند و بیباک^ه بیهم نبود بلکه جدا
 مخالف بود^ه اند در صفحه^ه آراجه^ه بمحفل روحانی^ه نور و اول نور^ه هیچ موقع^ه محفل^ه نداشتند البته در زمان فضل
 اورنگی^ه میباشند^ه بتا^ه میامند^ه و در روز^ه محل^ه را اطلاع^ه داد^ه و میباشند^ه که پدر از^ه راجع^ه همگی^ه از
 آنها برداشته^ه رذیل^ه ان^ه بد^ه و اطلاع^ه احسان^ه عکس^ه می نوشتند^ه اجزای^ه محفل^ه روحانی^ه نور^ه

ای منسوب شجره مبارک و محبوب جمال مبارک شاه از عزیزان خدا رسید نهایت ستایه را از دست و عزت شما نمود و کمال حمد لله قد رانشا بساستان مقدس رسید و بخند متمییز را از ندامت ایزد الطاف الیه این است که نفسی مؤید کرد و روشن بینی موفوق و بحسب نظام ممتاز از دیگران قد راین الطاف بد آن و از حظه کنیسا وجود دشمنان از طرف بازموفو بر جمیع شئون ^{انقریه} است باید ^{انقریه} بصون عنایت الیهها از جمیع قری - اراف امتیاز یابد و مرز سطوحنا شرح مانیه کرد و ملاحظه مینمائید که سنکستان بسبب این نهودان حضرت رسول بود قبله افاف. گشت از می اقالیم رو بام القراءیه نی مکنه از میگذارتند این در زمان حضرت معلم نبود و بعد پنا بسور رسید. نیزان تر بقدر رشاد را نذا رجبول عنقریب واضح و مشهور کرد و بنیان الیه بلند شود و انوار هفت ابد بهیران قریه بتیاب آرزوی عبد البها این است که تو منا جرتائید کرد و تا هر روزان کشور - روشن تر کرد و جمیع اهل ان قریه مشمول عنایت جلیل اکبر شوند و هلینا التحیته و التنا عبد البها ^{ها}

خان از تاریخ اقلیم نور از جمله مبلدینو که بتا کرمیا مدند یکنفر میرزا ابوالقاسم نام بود مصمم از اهل نائین این شخص ۳ مرتبه برای تبلیغ بتا کرامه در زمان سفر اول و سفر از دستگان به بند و گزارش دادند که این شخص بهائی نیست و تمام حرفهایش بر ضد بهائیت است و جواب آنها کتم شما داد راین خصوص سائت با شید فتنه جوئی نکشید و اعماله را بدین گونه از قول خود مشار الیه شن دادند گویا چند مرتبه مشارا را برای تفریح لب رودخانه بود میرزا از روز مشروب شن حالات خود را بدین نحو بیان نمود که بعد رهن تاجر بود و سرمایه مطلق داشت ماد و براد بود و هم در کارهای تجارتی بید رمان کما میگردیم تمام قایک و قصبه تور - حضرات یدنی بهائیه افتادم و مرا کمال تبلیغ کرد که بر حقانیت این امر اذعان نمود و براد هم از موضوع - مطلع شد بید هم گزارم داد مشار الیه از مسلمانها بخیلو متعجب بود بعد از شنیدن قایقه بند مرا تهدید ^{کرد}

در صفحه ۲۷ در برنامه مبارک عبد البها جلد ثانی صفحه ۱۶۹ عبارتست مذکور است بعد حکایتی از ایام مبارکند و ما زنده ران فرمودند که جمال مبارک و عنقوان و انور روزی در رقبه یا ورود وارد منزل میرزا محمد تقی مجتهد مشهور شدند در حالتیکه با رانغرا از تلامذه معتقد مجتهد مذکور با جمعی از طلابید یکر حاضر بودند

و مجتهد این حدیث را از تلامذہ قریب الاجتهاد خود میبرد که میفرماید الفاطمه خیر النساء
 الصالحین الا با ولد المریم یعنی حضرت فاطمه بهترین زنان دنیا است مگر آنرا که مریم تولید نمود
 و حال آنکه مریم دختر براتولید نمود که در حدیث او را مستثنی میفرمایند هر یک در جواب تفسیری
 نمود و توجیهی کرد ولی میرزا محمد تقی مجتهد هیچیک را قبول ننمود در آن میان جمال مبارک
 فرمودند این تعلیق با مر حال است یعنی جز آنکه از مریم شولد شد دیگر حضرت فاطمه علیها
 سلام الله از همه زنان بهتر است و چون مریم دختری نداشت پس مثل فاطمه محال است این
 تاکید بیان ابتدای حدیث است مثل این است که بگوئیم قلان صلوات الله علیهم سلاطین روی
 زمین است مگر یاد شاهی که از آسمان بیاید یعنی چون از آسمان نیاید این صلواتان مثل و نظیر
 ندارد و آمدن از آسمان تا نماید از مریم در این مقام دلیل بر امر محال است مجتهد مذکور سکوت نمود
 چون جمال مبارک بیرون تشریف بردند بتلامذہ خرد گفت نعمن متوقع نبودم که حواتر با کلامی
 حدیث را چنان بیان نماید که شما نفوس قریب الاجتهاد با عطا هر لبیا بر هلم پیر بان نبرد میباشید

۲ من چون بحقانیت امر شکی نداشتم انداز رفکردم با کمال احتیاط پیر مرا از منزل اخراج کرد و دختر
 عموم که عیال بود و دوسر از او داشتم با تشدد گفت اینها مشایخ بتونیستند هر جا که میل داری برو
 من هم بنا به محفل روحانی حضرات بردم از مجبوشی کردم آنها شرح حال را نوشت مرا بخند متعبد
 البها فرستادند چندی در خدمت ایشان بودم تا آنجا میاید بفهمم نمیدم روزی به بند میفرمودند
 قضیه بی مهری بدرت مرتفع شد و مرا امر فرمودند منم و شحاز شد مرا اجابت کردم ولی همیشه
 بمنزل رسیدم تا حنا کردم ما الفت شد بد تراست و فوراً بدون اینکا - و المر ابیرسند مرا از منزل را
 ناچار مجدداً به محفل پناه برده گفتم حضرت عبد البها بنده را مرخص فرموده گفتند بی مهری
 بدرت مرتفع شده باور شما کنید شدید ترند بینائی برای من یکدارید بعد از نور و مشورت بله
 ما می پانصد تومان حقوق برای من مصین کرد و مرا برای تبلیغ امر بها که خود ایمان بانند ام
 با طرف و اکفاف میفرستند من هم چاره نداهم تا میتوانم مرد مرا گمراه کرد بعد بین بها داخل میکنم

در صفحه ۲۹ تلخیص تاریخ نبیل مطالب تفریبا همین مضمون فوق مذکور است بیست. از آنکه حضرت بابا غاها را سر
فرمایند حضرت بهاء الله بخداه نور مسافرت فرموده بودند در آن وقت که میرزا محمد تقی مجتهد نوری در آن
منجات شهرت عظیمی داشت علما تکیه در مجلس در او حاضر میشدند و از صحبتش استفاد میکردند
نهایت مباحث را داشتند و خود را از دانشمندان واقف و عالم بر موزا سر را سلام میدادند و گفتند روزی در
مجلس در روزی با حضور قریب ۲۰ نفر از شاگردان مجتهد نوری یکم از احادیث مشککه مردمیه از ائمه ا چهار را
مطرح ساخت که شاگردان مجتهد نوری درباره مضمون احدیث بحث کنند و نظر خویش را اعلام نمایند
در بین در آن حضرت بهاء الله چند نعره از همراهان خود دارد شدند بحثی که خارج شده بود گوش میدادند
در هیچ یک از شاگردان مجتهد نوری جواب شریکانه و آری ندادند حضرت بهاء الله با بیان ساده شرح احدیث
را ذکر فرمودند مجتهد نوری از چیزی شاگردان خویش در باره این معنای حدیث خیلی خسته خاطر و مگدر
شد و بالحن آمیخته به ششم بانها گفتند سال است من زحمت میبخشم که شما را بحقایق هالیه اصول محکم
درین مبین اسلام آشنا کنم تا بتوانید رموز را کشف کنید و منتظرت را آسان سازید امروز بیستمین جوان که در
از حدیث دانش و علم بر همه شما مقدم است این جوان در هیچ مده رسیده و آید و از مهارت و علم شما
اداره ندارد من از الاحل مانگر را با بیان سهل فرمود و شما از آن درین سال زحمت از منم پندارید و بیست حاجز
ندید در صفحه (۳ تاریخ راجع به روایع علامه نوری) و تکیه حضرت بهاء الله از خطه نور مراجعت فرمودند
مجتهد نوری برای شاگردان خویش در فقره روایع را که در باره حضرت بهاء الله میدید و خیلی با تمام
میداد بیان کرد خواهی بود این بود که گفت در میان جمع از مردم ایستاد بودند دیدم همه بیقرار شدند
و میگویند حضرت صاحب الزمان در آن انتشار دادند من خیلی خوشحال شدم و با سرعتی در آن منزل رفتم
که زود تر خود را بخدمت حضرت برسانم در آن منزل کفر سیدم مرا نگاه داشتند و ارد شوم تمجب کردم و سیمبر سیدم
گفتند حضرت قائم بایک فرشته اول مذاکر دستتند امید که در آنجا در آنجا بروید و در آنجا بروید امضوع

(بشیه پادریه منصفه قیل)

سفر اخیر که من را ایها ز تا آن رفتود یا زنیامد مدیر مد رسه تا آن شخص می بود بنام محمد خان من نوری وادم بسیار
خوبی بود از این امر اطلاع استعولی موه من نبود آمد منزل بد و با تقاضا رفتند بد روزی در آنجا مستکرد و خیلی
تا راحت بود خبر کردم از ناحیه بلخ اتفاق افتاد منسرفتم منزل اقامت بد پرسشوا کردم چه اتفاق افتاد گفتید
خیاه ناراحت است اول بند مرا قسم داد که بهید به در این خصوص چیزی نگویید شرح داد این موه منین

است من خواستم بد آن چه کسود در حضور حضرت میباشند از نیت و خصمیات مامور بشی که در بی منزل ایستاد
 بودند چنین استنباط کردم که آن شخصی جلیل حضرت بهاء اللعاست مرتبه دیگر در خواب دیدم که نرسد
 کند و در محله در و من گذاشته شد بیکر بمن گشت این سند و قها متعلق بحضرت بهاء الله است صند و قها
 را با زکردم دیدم حمیر از کتابا سکتا بهار ایا زکردم دیدم کلمات در و قها جوا امر کرانیم انوشته شد و تا پیش
 انما چشم را خیره کند نورانی عوتایند انرا و احدی بود که از شدت حیرت و تعجب بهشتا از خواب بیدار شد

xxx

مسلم و راجع شد اولین سفری که حضرت بهاء الله برای نشر تعالیم حضرت باب فرمودند در سال ۱۲۶۰
 بخط حضور بود (بکلی استنباط است زیرا طالع حضرت اعلی در این سفر بود) یعنی اولین نقدها که در عالم
 امر سادات تبلیغ و عد ایت نفوس کشنده شد و نفوس بنور ایمان حیات جدید پیدا کرد مانند در نور و خسروما
 قرا شد سه تا کرد ارکا بود ما ستوان نفوس مبارک مقدسه عبارت بودند از: فتح و ملا علی بابا و بزرگملا علی
 بابای کوچک ملا زین العابدین عموی مبارک کریم زمان عموی مبارک آحسن و آعلی پسران ملا زین العابدین
 محمد تقی خان شهید عبد الوهاب پیر شهید اقا محمد تقی میرزا آقا علی میرزا علی محمد شهید امیرزا
 حسن اخوی مبارک میرزا محمد زبیر سرهه مبارک و عد ه دیگر از رجال و نسا نیز مانند مریم حوا طلان خانم
 ساره ام خانم جان و غیره گویند همچنین راول امرتسیم بتبلیغ گرفته شد جمعا مبارک فرمودند از حضور واجب
 بستگان من میباشند لذا بسمت نور توجه فرمودند و تا کرسی سادات تبلیغ را بی پروا ان و جمع را در ظل امر
 در آوردند و در سنوات پسند نیز همین رویه را معمول میفرمودند مخصوصا بعد از واقعه بدشت سال ۱۲۶۴
 که از تفرقه اسباب جمال مبارک از سمت شام آورد بجا زد زان توجه فرموده بقره کرا جنوب بند رگر ورود
 و از انجا بسمت ما ربین شام (به شهر امروز) و از شرف بسمت نور حرکت فرمودند و قها از آنکه بنور
 برسند بقره افرا که قریب هزار شیخ نابرس است منزل نارخان تشریف برد و از انجا با تفاق در نارخان بقلعه
 (پشه پورق - قحمتل)

(یعنی نابمیلنج) جمله مبارک تحیرا میزود در حقیقتنا سزا نسبت ببهاء الله و عبد الجبار بد پوار حسینیه -
 نوشته بود من انرا برای اطال بر دم کهن پسند باین اشیا بر وجه ان اینتد را احترام نکنند پرسیدم دیدم در
 جواب شما فرمودند که فرمودند بدان من یا در این از تبلیغ نیست کار ما در زمین است پس از چند روز دیگر
 نه اتفاقا منزل بدیدم دیدم پیر نامبرد هم بود ندیدم در ارد شد و فرمود اقای من وری ان نار تبلیغ بیدین بود
 زیرا ان جملات را روی کافذی نوشته و بر کاغذ های میز تحریر من گذاشته بود من امروز انهارا طالعی بواسطه

از تمام امام های علامه محمد تقی باقری محرز وقتش بود مکمل انشایش مجتهد مزبور در سنه ۱۲۶۰ انتخاب شد و نیزه را قایل بینلاقش با ورود و قشلاقش مانند در ره تیز سعادت آباد بود ولی در او خرابی از بال ورود به بلد منقل مکان نمودند خلاصه ای از مطالب که در سطر ۱۱ صفحه ۳۰ ذکر بود برگردیم و آن اینکه جمالی مبارکند در این سفر چندین شبانه روز در ارکلابه صحبت و گفتگو بود اختصار بود از علماء و رجال بعائین چندید گروید و از قید و حرمان بهره میبردند این موضوع سر و سرید ایمنی در راه را از انبر و اهل بلند کرد مسبب حقد و حسد مانند این مفسد و ما شیخ عزیز الله تا کرده همو همیارا نکردید مشارالیه مرتباً بقدرت فتنین بود و مرا سلات بحلما و رجال و حکومت مینوشته و مرد مرا برضد جمال مقصود تحریک مینورده است

در صفحه ۲۲ از سفرنامه عبد البها را چه مجلس در راه موهوم چنین در صفحه ۲۱ تاریخ نبیل مینویسد که در صفحه ۱ (۸) نوشته شد نمیتوانم اظهار نظر کنم چون اطلاع نداهم ولی در صفحه ۳۱ را چه دید و رویای علامه مینویسد خارج از حقیقت است زیرا از تلامذها ایشان چنین مینویسند که اگر نین رویا حقیقت داشت برید ان مشارالیه مایمان می آوردند زیرا بیانات علامه را در منزل میدانستند بلکه تا به اهل نور به بزرگوارى مشارالیه ایمان داشتند تا گفته نمایند که شیخ علامه به سرت اعلم روح فداه ایمان داشته و شرح هر چه بدین تراز است زمانیکه خیر اجتماع قلعه شیخ طبرسی را شنید یکنفر از امام های خود را برای اطلاع از چگونگی اجتماع قلعه فرستاد بود و آن شخص بعد از مراجعتان بهر اگه ید موشنید بود شرح داد مشارالیه بر حقایق این فرقه مومن شد و می گفت کرامت این فرقه این است که فرستاده من در یورفت و سلیمان برگشت ولی بعد از گشتار قلعه ساکت بود نقل از قول فضل اللعا ورنیک پد را چه جانب عیال ایشان هم موهوم بود زیرا زمانیکه اسراء تا کرا بجزم تهران حرکت دادند در بال ورود بد ستور ابونا البخان (که رئیس است) سها شراب بود و مغرب تا کرا همرا راه مانند اسراء کرد منزل دادند عیال علامه منفرد احرامان نصف شب برای دلجویی اسرابان خرابی رفتیم از کوه زیاد یا مهریانی فرودند متاثر نباشید اینها بد تراز اهل کوفه با شمار رفتار کردند شما اما مانند اسراء کردید نسبت اسراء شهادت تاریخ به نیکی نوشته میشود و این مردم بد تراز اهل کوفه لمن و

(بقیه پارتنی صفحه قبل)

در دیوار حسینیه و نیزه تحریر شما بیاد کار گذاشت البته این امر خدای است که در بزرگوار من بعد نتوانند کوشش امریها الله را از دست مخلصین این امثال ما بایکشند از کوزه مان تراود که در راست اید در جوابی بصرا بخیر بندند دادند البته جوابی عمند داشتند

و نغمین خوا نند، کرد اسرا جمع بود و در سخن حضرت عمر بن خطاب با نوقاط مهمان در میرزا محمد باقر
و نگه پند رنگسا لغهم داشتند و بین را متلف شد و بالباس اورد فن کرد و بانوی د یگر بنام ترکس خاتون
این گزارش را بانوز وراماد رید زماز قول فاطمه خاتمه خاتم با در میرزا محمد باقر نقل میکرد .

در صفحه ۳۹ مینویسد که شیخ عزیز الله مرتباً از فکر گفتن بوده ضدیت و گفتن مشا را لیه بعد از مشرب و بشد ن از
میرزا محمد حسن شروع شد که شرحی بریند انوشته میشود .

در صفحه ۳۵ از اجتماع در ارگ مینویسد در صفحه ۱۰ نوشته شده اول اجتماع در ارگ پس از خیر
اول بود و ثانیاً در آن مجلس حضرت عمر روحی فداه هم تشریف داشتند و از فرمایشات ایشان بواسطه حضرت
سن همه متعجب بودند و در آنرا از علما هم ایمان آوردند (از قول ملازین العابدین نقل شد) و در مواضع دیگر
در ارگ اجتماع نشد (نقل از صفحه ۳۹ تلخیص تاریخ نبیاء) میفرمودند که اگر زمامداران امور اینند
الهی را قبول کنند و امر خود را قبول نمایند منافعی بی شماری برای مملکت و ملت خواهد داشت از شنیدن
اینگونه بیانات مردم معتقد میشوند که را این شخص جلیل با این مرکز است و مقام روحانی و کمالی که دارد
با موری توجه فرموده و بنشر مطالبی پرداخته است که از اولایق علماء دین و پیشوایان روحانیه است و وقتی بیانات
مبارک را می شنیدند و در لائل و سراجین محکم و متقن را استماع میکردند خود را مدهوش و بیهوش میگردیدند و امر
جدید نیز در آن آنها پس از استماع بیانات بسیار در نهایت درجه اهمیت جلوه میکرد از دست مطالبات و
کثرت علم و اندیشه و جاهت و متانتها فکار و شدت انقضای توجه کامل آن بزرگوار و مسائل روحانیه که در شکفت
بودند و مشاهده این امر را ترجیحی در روح و اندام داشتند و کسرو اجرات معارضه با آنحضرت نبود کسی
که بمعارضه قیام کرد هموی آنحضرت بود که هرگز نام داشت بیوسته را معجز (م) سپرد و با گوشه و دنیا بی بیانات
مبارک را بخیر از خود شروع میکرد نفوسیکه در حد و در مبارک مشرف بودند چون جد (و) واجبتا و امید میدادند
میدادستند بمانند تشا اقام کنند و در از این رفتار زیست باز دارند ولی حضرت بهاء الله میگذاشتند و
تیز بودند کاری باوند داشته باشند از این بخت و واگذاردند عزیز چون خود را در مقابل آنحضرت حقیر و ناچیز
دیدند ملا محمد رفتار از او اهدات خواستند و گفتند ایشانین بیست و هجرت اندک کن چه خطری متوجه بین
اسلام شد مبین کاری که کشیدند که وانی بالباس در زبان بنور آمد محله بحسن حصین ایمان مینماید و

و دین اسلام را منهدم میسازد برخیزد بین اسلام را نصرت کن جلوت. اورا بگیر و هجو مشر را مانعت نما هر کس
نزد او حاضر میشود بدام سحرش گرفتار میآورد و منجذب گفتا فصیح او کردیده نمیدانم چکار میکند که همه
را بخوبی متوجه میسازد از دوحا، بیرون نیست یا سا، روشعبه باز است یا دوائی پدائی مخلوط میکند که
بین کسی انرا بیاشامد فریفته او میدرد و ما محمد یا همه نافعیمی و نادانان شود بیدان گفته ها، عزیز می
برد و از روی مزاج یا وقت ایاتو هم ازان چائی خورد. و گفتار او را استماع نمودم عزیز گشت بلی و لکن کثرت
اراد تو صحبت شدیدی که بشما دامن نگذاشت سحران جوانان دامن تاثیر کند ملاحظه مجتهد یقین داشت
که هرگز نمیتواند مردم را به مخالفت حضرت بهاء اللهواد ار کند و چنان شکر جلیل، را که بدین خود و بیم بنشر
تعالیم جدید هاقدا م نبرد از اینکار مانع نماید بنا بر این در و ابی سخنانیکه عزیز با و گفت چند سطر هر یکی
نوشت مضمون آنکه ای عزیز از این کسر کسر نمیتواند بتوغیری برساند این عبارت را بقدری غلط
نوشته بود که مقصود وی ازان مفهوم نمیشد بدین اعیان تا کرا، نوشته را دیدند کاتب و مکتوب خود و را
مورد استهزا و عیب جوئی قرار دادند باری، ترک کرد و در حضرت بهاء الله مشرفه میشد و اعلان امر جدید را
استماع نمینمود باندازه متاثر و منجذب میشد که به اختیار به تبلیغ ابرقیام میکرد شاگردان ملاحظه چند
مرتبه خواستند او را وادار کنند که به در حضرت بهاء الله مشرفه شود و به حقیقت این دعوت جدید آشنا کرد
مقتد و منتظر احوال بهاء الله را ببرد میفهماند ولی مجتهد باین کارشروع نمیداد و از جوابها فرسوز هر چه
امیرا شاکرد اندر زمان تریبش مجتهد برانکاره افزود شاگردان در مقابل مجتهد سخت ایستادند و
مماندیرا و راتبول نکرد هوا و گفتند مرتبه و مقام شما بیجا میبگند که دین اسلام را محافظانمانید این اولین فریضه
شماست شما باید همیشه مشرفه باشید از گوشه و کنار و اوازه دهد را ارا دین بلند شد مورد دستقرار
دید و مقصود اصلی هر مدعی را بفهمید میان انجری، بدین اسلام برسند بالاخره ملاحظه تصمیم گرفت
که و نفر از شاگردان مشرفه و میرز خود را بجهت و در میان نفرستد برای اینکار و دعبا سرو میرزا ابوالقاسم را که در و
داماد میرزا محمد تقی مجتهد سابق نور بودند انتاب کرد بانها گفت میروید حضرت بهاء الله را ملاقات
میشد از حقیقت منظور او را دعوت ایشان یا خبر میسرود هر چه ما تشغیر بدید از حقیقت و بطلان

من بدون گفتگو قبلاً خواهم کرد تشخیص شما تشخیص من است آنکه و غیرتائس روان شدند پس از وصول -
 نغیدند که حضرت پیا^۱ الله پیش از آن تشریف برد مانند آنها هم رفتند و وقت به در مبارک رسیدند ایشان
 سوره فاتحه قرآن به یاد را تفسیر میفرمودند نشدند بیانات مبارک را کونرا دادند دیدند انجبار زات قبیح
 و گفتار همین و دلایل محکم و بر این متن را می شود ببیند وجه انکار کرد ملاعباسیه (۱) مبارک را از جا برخاست و
 رفتند که رجا با آنجا که آمد و توجیه دیت ایستاد بالترزه و کنه صبر ز ابوالقاسم رفیق که گفتی بینی که من چه
 - الی - استم در سترال را نهاد انترتود هیدم از چه نریبارتد پیرسم از زمان محدود شود تو شود میدانی اگر میتوانی
 سئوال بکنم پان تا واسپه ستر انترت بر رویه محمد حجاز مرا خبرید هویا و یکجا مرگفتنم از این بزرگوار
 دست برنمید آمد و در یه رنزد تو تا جا هم آمد میرزا ابوالقاسم گفت من هم مثل تو استم مرا با به شهید کاری نیست
 پانند ای خود عهد مردم که تا - و مرازه زمستان این بزرگوار شد رد ششم یگان معمولای من حضرت پیا^۱
 استدان ایان ایند و نترنمایند ه^۲ تا محمد یا سر مسته حیدر د ر قلمرو نور مشهور شد مردم از نور سف و
 رتبه استدان سها از رگوشه و کتا ریحان توفیق حضرت پیا^۱ الله توجیه بردند ه^۳ زیاد بیام مبارک مو^۴ من
 شدند یکی از اراد شد ان حضرت که در زمره بزرگان قدس بود روزی بعد نور مبارک عرض کرد مردم نور نسبت
 بشما اراد تبید انرا مانند آثار بهجت و سرور ازنا سیه عجیب اشارت است اگر محمد هم در حرکت اراد تمند^۵
 کراید و ما مر جید اعتبار کند برای پیشرفت امر مبارک توجه و انجا از او اثر نامل خواهد داشت حضرت پیا^۱ الله
 فرمودند که و د من از ما اثر تبیر اهانو اسر الهی و تبلیغ نعوس و د ایت آنها استند آورد بگری نده اشته
 وند ام بنا بر این اگر بشنوم نه شد و ان الب حقیقت است و در راه فرسنگ منزل دارد و نمیتواند بماند
 من بیاید من یا نه ایت سرور و نشاد اید و ن هیچگونه تا پیرو سبیل انکار فرورایه ایت او میرم و اسر الهی و ربابو
 اید میفایم محمد رسالت ایاد منزل دارد تا انجا نندان مسافت نیست من خود بدیدن او میرم
 و انقاله ربابو اید میفایم حضرت پیا^۱ الله مبارک ند تن اسطب بسجادات ایاد تشریف بردند ه^۶ محمد با
 کمال خوش روش از ایشان بدی را می کرد - سرت پیا^۱ الله فرمودند من برای ما فاترسم نیامد مام من بودم
 دید و باز دید نیست فقط برای این اندم که ظه و را مر جید دید را بسما پانارت د ام این امر از طرف شد است -
 موعود اسلام ظاهر شد هاست در که پیروی این امر مبارک کند تولد جدید خواهد یافت حال یفرمائید به بیستم

میردند تا بقره میلا که تریب القم بود رسیدند میوزانته. - آنم آمد کبراد رزاد همه با سقلیخان بود چون خبر
 جمال مبارک را شنید یقین کرد که رویتگهست بجهت میبیرند و قلعه سارا و میردند از اجیم فقیری از لشکر و پیر میردند
 نرسد شب اطاعتیکه جمال مبارک در آن بود ندیدند و نمود و از رشلیه کردند رجماال مبارک را با یازده
 سوار نام از ردند پس از دستگیری در رشت میخواستند آن به تکیه و مسجد تیاکیها واقعه در آنجا بردند و آن
 اهل آنجا خود عقیدت داشتن جمال مبارک و همراهانرا (تعمیرت بودند از ما با تریبیریز (حروف حیر) حاجی
 میرزا جانی کاشی ملازمین الهابدین میرزا یحیی) داشتند پس رجماال مبارک را با دستبند بقدر زدند
 که از نایب مبارک شون آرزو کردند ملازمین الهابدین همو مبارک بود و در راه با حاجی شرت پناه الله
 انداخت بقدره خوب خورد نه از آن وقت میبیرد و کردید (این واقعه را وایل سال ۱۲۱۵ قمری واقع
 کردند ما ست) و حاجی شرت اندیدند را با هیاسقلیخان سردار را رجحانی بود و صاحبزاده والدین شلموود ستور
 مهد یقینی میرزا - آنم از ردن برای مدتی ره چندان در قلعه - ابروس و قلعه میراد رزاد و شاد میرزانتند که مسافر
 یانایب الحدویه بود بجای آمدند که آمد نبود واقعه در دستگیری جمال مبارک از روانه تکیه هیاسقلیخان
 رسید قهری ما موری با مل فرستاد بمیرزانتی خان در سردار آن که بیاد اطوری شود که میردند از - میرزا - سیت نامی
 نوری نام بود نورولا رجحان در وقت آنکه - ایمانند از میرزا - سیند علم نوری داشته شود نور پناه شوم شده -
 یانایبهای ایشان - هر زبیر رجحان قشون کشید مجدال و نزار هر با - و اند نمود بهر وسیله ممکن است -
 ایشان را از این مرکز است آمدید میرزانتی - آن زمان تکیه - قارند شد بود رفتار رجماال مبارک را از آن
 مرکز است آمدان روزی در نزد خرد گفتربیان هاله پانزد هفتم از مسجد در آنجا بیشتر فایده داشت
 نحمد آرزو و سپهر کلیه آنها را ایند بر برد اند و زمانه ترفتن یافته هر انمود و نماز مبارک - آنم از برق نور -

بطور آن مراجعت نمودند *

از تاریخ لیطاد در صفحه ۱۲ این تاریخ قبیل بقاء - حیدر - اندارد اولاشین میرزا الله نانچه قبیل نوشتم و فکر
 تفتین نبود مگر بنده از منسوب شدن ثانیاً هیچکریا ما اراکیه ستاز هم نبرد ثالثاً - ند نفوی فقطاد و روز در
 در آنجا بود تدود ره ای در یازده تمایز - ند نمیدانم این نفوی در وجه موقوفه رک اندست بهاء الله رسیدند
 که این بیانات با ولایت را استماع نمودند از این معانی نام فخرین داد و مؤمن شدند چرا که مؤمنیکه -
 بتوجه طبری میرفتند ند نفراز منسوبین - همراه بود ند - خوب فرمود ما این استمانند - گفت نبیذ کیمستی
 اسکت کحق کونیمستی مهدی - چون آمده - اچهاشکان بشری - آنم در صفحه ۱۹ میفرمودند *

پس از مراجعت بهما* اللصودم نوربانشنا را مرشدانوار شدند در صفحه ۸ نوشته شد ما اولاد زبور در این موقیع
موقیع و تا کنون هم از اهالی نورپرا، تبلیغ این امر اقدام نشد بلکه حرفهای ناشایسته هم میزدند مخصوصا
ادریغ و پیاورد و در این موقیع هم در این راهکس شهید نشد مگر و ننورد رزمان قارت تا آنکه شرح حضرت
نوشته میسرود در صفحه ۴۹ مینویسد عدد زیاد ی از نوربایمان آوردند در صفحه ۵۰ مینویسد زمانیکه
حضرت بهما* اللعسوت قلعه میرفتند نوربایمان را باطل اطلاع دادند لذا اشارت الیه با همراهان در ستکیر
شدند نمیدانم این در روزی که کلام است البتة هیچ کلام (و سرحد بدین قرار است چون در سنگتیر
در تمام نقاط ماژند را در شهرت نورد بود و علماء با پایا و اولاد سعید العلماء مسرور فانت اردادند که این
اشخاص مخریبتگین محمد و بیانشند و کم بسیار هم داد میبودند عوام هم بهت و رایشها کرایین اشخاص را آن
کنند به سولب هتایمور ناثل خوانندند یگند از رعایای اطراف اهل حضرتان در ستکیر کرد با ما بردند
و تا ویل محمد تقی خان حاکم اهل دادند مشارالیه همراه رفیقہ نیایشها مجبور کرد و حضرت شمر با این جمع
نبودند و یکشب منفرد در تنگ بسر بردند روزگه روشن شد رعایای اطراف ایشان را دیدیم بحاکم اهل اطلاع
دادند حاکم چند سوار فرستاد حضرتان در ستکیر نمود و بیرون خاطر بر منته سوار زد مبارک و کثرنا وارد اهل نردند
و اهل اهل سنگت و خان بر سر ایشان ریختند آب در جان بسورت آن انداختند بعد در محبوس بر قضا
ملحق نمودند روز بعد همراه با سبطان تمیز شرمی کردند و یکی بحد از دیگر همراه با سبکاری کردند
در وقت بحضرت شمر رسیدیم تا بهینزرا حدیث علم فرمودند (اینجا خیل بزرگوار فرمودند) ایمن
داخل است و طاقت و ب راند ارد و هوز ایشان مجدد امر بزیید ایشان را مجدداً چه چه بستایند قدر
زدند که بحال اما افتاد ما زین الابدین همون روز شراری با ما ایشان انداخته و راهم اینقدر زدند
که بیجا شد و با ما مانجا! مجدداً همراه ما بر آوردند روز بعد حاکم اهل نامه یصبا سقلین خان (که در آن
موقیع سرگرم جدا با ما قلعه بود) مینویسد که ندانم از اهل نورعازم قلعه میبودند در ستکیر کردیم با آنها
چگونه رفتار کنیم عیا سقلین خان در راه میزیسد البتة آنها را مرخص کنید که بمنزله آمدند و بیرونند اگر آنها را
از یت کشیدند و رأیند هم بعد اوستما بین اولاد ما و آنها شورا شد بعد از رسیدن کاغذها سقلین خان
حضرتان را روانه منزل میرز سعید المستوفی نمودند و بهما* اللعازان در مکالمات داشتند چند روزی در

منزل مستوفی توقف نمودند یکشب مستوفی به پسر خود نر گفت این اقایان از ترار که شنیدم خط خویم دارند
 قلم و کاغذ بپوشواید کن بتوسر مشق بد ۵۰ عدد پسر مستوفی بد مستورید قلم و کاغذ برد خدمت بها^{۱۰} الله چون
 بزرگتر بودند اینان فرمودند خط من خوب نیست بد ۱۰ یا نوی (یعنی حضرت شمره) پسر مستوفی اطاعت
 کرد و قلم و کاغذ را میبهرند خدمت اینان حضرت هم این دو بیت شعر را مرقوم فرمودند (شبه خرا؟ مرار و زویر)
 پیدا نیست عجب شبی که در این شب امید فرد نیست غم ما مت د شمن ز خرغم پتراست مرا^{۱۰} است
 هجران د دست تم با نیست) این بند صحیفه را او از سلطنت احمد شاه که تاریخ آن دست بخاطر
 نیست براه دید ارمه^{۱۰} بودم شمسیه خانم با امر رفته بودم گزاره فوق را سید ابوالقاسم نام که در کتر هم
 بود براه بنده^{۱۰} سن د اد پکته شود د رانوی^{۱۰} چهارده ساله بود ما ما^{۱۰} محبوبین را هم نچیدانسته
 گفت ۵۰ بیفقد امید اند ببرد بودند وان شکر محکم هم موی انما بود^{۱۰}

صفحه ۵۶ جریان حالتها مبارک و زین رهون تاریخ امر مستطابراست و صحنه^{۱۰} با از ان مستحضرنند -
 احتیاج بد کرمجد نیست و از ان^{۱۰} صاحب حضرت بها^{۱۰} انام مسترد و نوی^{۱۰} نامه رنیاوران و دستگیر
 حضرت د منزل میرزا بد^{۱۰} و اتنه^{۱۰} روزگند (قره سفارت روس) و حبس چهار ماه^{۱۰} ایسان د رسپاه
 جلال و او رسال^{۱۰} ۱۲۶۸ و اوایل سال ۱۲۶۶ قمری و تصرف اعدا^{۱۰} مبارک و نوی^{۱۰} از ایران میباشد که تم
 و پید^{۱۰} احباب الهی از ان مستحضر هستند و ما نیز عین انچه در تاریخ نیل^{۱۰} صفحه ۱۵۶ تلخیص د رح است
 دید^{۱۰} مینویسیم تا سرالذین شاهچپ^{۱۰} در ارم^{۱۰} مستطاب^{۱۰} حضرت بها^{۱۰} الله را د رمازند ران تصرف کرد
 و ده^{۱۰} از موافقین در رن^{۱۰} بود یار^{۱۰} جارا سرار گشتند از جمله د رنبرمازند ران د و از اصحاب با وفا
 یکی محمد تقیخان و دیگر عبد الواب د راین^{۱۰} شهن پشهادت رسیدند نام بد^{۱۰} و ان واقعات
 مفسدانه د عثمان نسبت به^{۱۰} حضرت بها^{۱۰} الله پسر از انکه از دست^{۱۰} مر شدند سبب شد که قناب شاه را
 تحریک نماید بد^{۱۰} و ان از نادانی میرزا^{۱۰} عیون استفاده کرد و ان نادان با مید رسیدن بعضی بوقام
 باید^{۱۰} خواجان^{۱۰} مراند و اختیار ووه شتاک^{۱۰} بیم مد سترا^{۱۰} از حضرت بها^{۱۰} الله^{۱۰} میدادند تا سرالذین
 شاه از وزیر کبیر بشد^{۱۰} مو^{۱۰} خذ^{۱۰} کرد که راتا^{۱۰} این^{۱۰} حد د رح رسول^{۱۰} امتیعت سلکت تکامل میشد و ریشه^{۱۰} فساد
 راقطاع^{۱۰} نماید^{۱۰} راعظام^{۱۰} از این توییح متاثر شد^{۱۰} تعجیم گرفت که انچه^{۱۰} شاه با^{۱۰} و مرنداید^{۱۰} مد ری^{۱۰} ارد شاه

مجری دارد شاهنمود نورالشکری جران قلیم نوزلهزام سازد کها ساس ناضی را براند از دنیا. او بریاست
 علیخان شادسون سرایان شادسون را بقره تا گرفتارستان ریاست را بهیمرعنه میرزا ابوطالب بواگذارد کرد
 (منازلیه براد رزاد ه در بود) که با براد رحمت پناه الله یمن میرزا همد حسن تمسک داشت
 (میرزا همد حسن شوهر رزاد ه را ابوطالب بود) و با و تمسک کرد که با الله تا بریامحبت رفتار کند و با
 او رفتند و میرزا همد حسن شوهر شوهر شد را گرفتار و از دست نماید برای احتیاط همد راه نام
 خان را همدرا نه مراتب اعمال میرزا ابوطالب بود که از اول وقت اول ممانعت نماید میرزا ابوطالب
 و چون بتاگر رسید برخلاف نصایح وزیر فرمان غارت عمومی داد ممانعت حسینعلیه آن و میرزا حسن شوهر
 خواهر ابوطالب سفید نیفتاد میرزا ابوطالب میگفت شما مرا امر کرد مجید مرد انرا مقبول و زنانرا اسیر و آباد
 را با خاک یکسان کنم فقط زنی ائیکه بخانه میرزا حسن پناه میبرند محفوظند خلاص مردم تا کوه مرده
 نداشتند گذاشتند و باز همد شد از ختنه میرزا ابوطالب امر تاراج داد مسکن حضرت بهاء الله را خراب
 کرد و سقیه بیت را فرو ریخت و حرجها از تقایم و اثاث موجود بود پیشطایر دادند همدرا نمیتوانست ببرد شکسته
 و ضایع ساختند از آن یه از خانه همد مردم برد اختیوی از تاراج همدرا تاراج زد و با خاک یکسان نمود
 و چون کسی را نیافت تقاسیر سازد بچسبید و در راه از برد اختیوی همدرا از همان و ببر مرد انرا که کتاب قرار
 نداشتند دستگیر ساخت و پنداری را با کولمیفقا رسانند در بین جستجو بشارت کرد از آن رسیدند در آن
 طرف کوه از بره اسلحه دیدند و دروغ گفته یافتند کولمیدارند انها انداختند اولی که صد الوهاب بود
 فوراجان سپرد و وی که محمد تقیخان بود مجرم شد میرزا ابوطالب امر برد تا جراحات او را مریم نهند و
 او را با جبران ببرد و رفتاری چونان سوارد امرو را سبب اقتضای خود سازد و با این مق بود نرسید زیرا بعد
 از دوازدهم بد تقی یافت بقیه سر را که محمد دوی بود در سیاه از راه جران برد میرزا جیر مستند
 همدرا با با کها از تقوی همد سپرد با سایرین در سیاه اله همد کرد رساله همد ابوطالب رفتار با مسون
 شد او را به میران بردند همد ایشان و باران از او در شدند فقط میرزا حسن از او تقند می نمود با اینکه در
 غارت نور از میرزا ابوطالب سفقت و غنای او تمیز بسیار دید همدرا همدرا او را مریم نهند و روزی همد واعلم
 بدیدن او را همدرا و بر پرستار همد فقط میرزا حسن بهالیندر بود تا با آغاز حسرت و انسو بر روزها

خود را بگوربرد دامنه فتنه ایران و ماژند را ن بسمرتا سرایران کشید بعد از مسیبت بسیار و رنزد ارباب دولت ثابت شد که حضرت پناه اللعالمین شاه شاهی بود و در وقت نبود.

در صفحه ۵۶ از تاریخ نبی، ص ۵۵ و در صفحه ۲۴ نوشته شد: «فما سرالدین شاه می مستملکات»

پناه الله را بگور نمود اول شاه مستملکات تصور نمود و مینویسد زمانیکه پناه الله از حیدر خان شد بد خوا

با میرزا میو، در آمدند به سبب لشکر کشی بنور افرا هم زدند - زمانیکه بنور لشکر کشی شد پناه الله در

سفرات روز بود و در صورت شوره هم در آن زمانها میاد ریداد بودند صدف پناه الله را هم خراب نازند

زیرا آنها منزه را در هر یک و سرکرد نان لشکر جرارد زمان انتمنزل داشتند و در وقت پناه الله رنور

اشاسیه ندانت کفارت کنند ایشان پناه الله در تهران بدت در وقت در تاهستانها پناه میرفتند

میدان برادر رخداد میرزا مدح سن بودند شهادت مد تقیخان وید الوهاب هم اشتباه استغلا

بعد نوشته خواند شد بر ستاره میرزا مدح سن از ایوب الخان ان هم اشتباه صح استنیرا که میرزا محمد

حسن بعد از فارت تا در پناه و همراهِ عراق بگردید با عدال خود در هم مسیبت سابق راند داشت

در صفحه ۶۱ از نوشته عبد الجبار شن میداد در این ادبای حاسب میرماید قبله اله زینقریه جمال مبارک

راد ماژند را ن ۱۲ - زار سپاه المومنین نمود چنان تاریخ کردند کفارتی از اجتماع احوال حشری فلطاف برای

۱۵۱ قره تکند اشتند که برانیزاتش زدند و نقت را سوزانیدند و غوغا بیکاه را شهید کردند و میوه های را

اسیر زن بر نمودند و با ایران آوردند و بزند ان انداختند حضرت روح الارواح ما عبد الفتاح را در

رایزیدند و بازت بر رویا نام بیاد بهر شهنشاه ایران کشیدند با و در اینک میبری نانوان بولنان رحم نکردند

ولی این مرد مجرد در تحت سلاسل و اغلال بیاد میرفت و خون از رخ برید همین خستبار و در این تانفس

اخیران اسیر بصورتی چه پهنایات میکرد و شکر و ایات مینمود که در رسیده جانان مورد تاریخ و تالان

گشت و اسیر کند و زنجیر شد و با اسن به خون رنگین قتل طریق مینمود و رسول طهران در زندان جان

بجانان داد و قربان یازمهریان گشت و سرور و خند ان فدای ان مهتابان کردید سنعم باقال الشاء

ماند انخند میرا و ندهد احد و جان پاک احمد با احد باری پاران باید شکر حضرت و من بنایند

که از بلا یا بهره و نسیب بردند و بر تو تحلی هجیب کردند البتاین شام العالمی را میوه نورانی در

و این ابرکتی را انقی لدایفه از عقب این سم نفیج را شهدی فائق و این زخم شمشیر را مرهمی
 نافع در بیان بحوث و نهایت حضرت رحمن و علیکم البها^{۱۰} الاهی بی بی و نیز فرمایند چند نفر بود
 در تاتار که جمال مبارک تبلیغ نمود نمودند از جمله عبد الفتاح پیر مرد هشتاد ساله ایت هدی
 بود ملا علی بابا پیر، هفتاد سال داشت ملا زین العابدین مد ران وقت حکومت دراز ۸۵ هزار
 لدا فرستاد بود که تاتار را بران کنند این محمد تقی خان و بابا خان و عبد الوهاب بیارفته بودند
 بالا کوه نزد یکه تاتار را آمدند محمد تقی خان گفت رفقا شما میدانید که لشکر میاید و معلوم است
 چه خوارند کرد شما اینها با شید من میرم این احوال حقیقی را میزنند شهید میکنند ما جان در بریم
 نمیشود بی بی اینها الحاح کردند نشد گفت من میرم بی بی سرانها بیاید سر من هم بیاید بی بی
 بیاید گفت منم میایم با و گفتوا اهل و عیال را بیاید و از اهل تا فریستد بار وون لشکر آورد و زدند
 در سه نفر از کوه میائین آمدند این دراز ۸۵ هزار لشکر بائین کوه بودند سیاهی حضرت را دیدند و
 متحیر بودند که اینها کی هستند چون نزد آمدند شناختند بهائی بودند (آن زمان نام بهائیت در
 بین نبود) یکد صفحه سنایا فردند محمد تقی خان و عبد الوهاب کشته شدند و بابا خان خود را
 برود خانه انداخته و شنا کرد پائین رود خانه و راز را خبر بیرون آمد

در صفحه ۶۷

از قول نبیل چنین میفرسند بد خواص آن از نادانان یحیی استفاد نمودند (ذکر بی بی شری) میر
 وان نادان با مید رسیدن بمقام و من سبب باد او ان عمر او شد (اقام ملا خسرو) تا ند بر افتاب
 گذر اندودن) ویر از آنکه بهاء الله از حبر خان شدن آمد کردند و سبب شدند ان لشکر جواری
 را بنور فرستاد و ان قریه را بران کردند (اقام ملا خسرو) و باران فرستادن با شدند که حق با افعال
 نخواهد شد و قایم سابق و آنرا را بخانداریا وید عاقبت نور حسین عالم را روشن کرد (البتبراء)
 انبائی که قلبشان روشن بود) اما محققان انید تیرا انیکه از دست شما و مراد تان بقلب مبارک حق
 x

بیاری این لشکر همه در اتالان و تاران کردند و احباب را از آنها زیاد کردند ۳۵ نفر را اسیر نمودند
زنجیر کرد نشان انداخته بطهران بردند اهل امل و عیال محمد تقیخان بیسروسا مان شدند و رفتند

پیشر بد نشان

(بقیه یا برقی صفحه قبل)

زمان از پیشتر قلم دارد شد صد مراتب عمیق تر و حرا حاشتر افزون تر از حرا حات جسم شریف حسین است

که از لشکر جبار گرفته و شام بریدن شریف آن سر و کار شد سوامان را بر تا کروه چهره جناب میرزا حسینعلی

بنا بگفته یا نوز سر آمد و فضل الله اورنگی بدین قرار است اغلب تابستانها حضرت ثمره و جناب میرزا

حسینعلی بلفاق میآمدند تا رویانفاق مراجعت مینمودند انسال جناب میرزا حسینعلی منفرد

اماد حرکت شدند روز حرکت اهل محل با اتفاق حضرت ثمره و میرزا محمد حسن برای مشایعت ایشان

تا واسط زرامتگاه رفتند زمان در احوال کعبه راه را روی هم را میپوشیدند حضرت ثمره فرمودند

اقدام اثر محمد و اشواش میکنم که شما از این مسافرت منصرف شوید جناب میرزا با تبسم فرمودند

دیگر گشته و سوار بر اسب شدند با یگنفر گماشته که انهم سوار بود بطرف تهران حرکت کردند و از

فرمایند مجدد حضرت ثمره معلوم بود که قبلا هم ایشانرا از این مسافرت منع فرموده بودند و از این

مسافرت حضرت بهاء الله رضایت نداشتند پس از رفتن مشارالیه خیل ناراحت بودند و همین

میرزا محمد حسن بهت سوز میکردند برای مفارقت میرزا ناراحتند و همیشه با اتفاق تشریف میآوردند

و با اتفاق مراجعت میکردند اما چهره جناب میرزا بعد از سو قصد شاه ضارب را دستگیر کردند و از

تمام مؤمنین را بصورت داد انهم را دستگیر کرد بمبیدترین و در شهادت کردند چنانکه در تواریخ

مشهور است و جناب میرزا که در انوقت در تبران بودند مجدداً به سفارت روس رفتند و شدند چون

میرزا مجید امین شوهر خواهر مشارالیه تساهل منسوب سفارت روس بود خیله با ایشان مهربان و

مساعدت کرد و برایتی ضارب گفته بود اسلحه را میرزا حسینعلی بمن داد و این صورت مسئولیت

ایشان بیشتر از سایرین بود مخلصه بعد از شهادت مؤمنین جناب میرزا از سفارت روس خواسته

گفتند : و من مقصد دولت است بایست ایشانرا بماند مید قنسوا، روس بنای خواهر و شوهر میرزا مجید از دولت التزام گرفت که اینانرا مانند سایرین بقتل نرسانند و بعد تحویل دولت داد بمحبوب افتادند . شرح تشریف بردن حضرت از تاگروفته شیخ عزیزاله چنین است .

بعد از ارتحال میرزا بزرگ اموالش بین فرزندانش تقسیم شد چون حضرت شمره در آن موقع قافل بودند اشیا نفیس سهم ایشانرا میرزا محمد حسن که برادر بزرگتر بود با ازه میرزا محمد تقی عموی

که و عموی میرزا بزرگ بود بامانت دست شیخ عزیزالله عموی بردند این اشیا از قبیل یک رشته تمسبیج مروارید ۲۴ تکه الماس سرد ست از خالق زنانه بودند یزد یگر از قبیل اشیا ترمه و یزهای دیگر

و در روز از مسافرت جناب میرزا حسینعلی گذشته بود و خبری از تهران نداشتند حضرت شمره هانم حرکت شدند لذا اب میرزا حسن فرمودند امانات بنده کفرمودید نزد عموشیخ عزیزالله است اگر

صلاح میدانید و مانعی نیست از مشارالیه گرفته بدهند مید میرزا محمد حسن بعمو گفتند اگر مجال دارید بمنزل شما آمده اشیا امانت حضرت را بایشان بدهید عموی بی شرم در حضور

جمعی از رعایا با وقاحت گفت پدر فلان شماچی داشت که دست من بامانت بسپارید میرزا محمد حسن این امانت را بدهد و بزرگوارش در حضور جمعی از رعایا، محل نتوانست تحمل کند

باعمالیکه دست داشت عموی بی شرم را محروب ساخته سرش شکست و خون جاری شد حضور میانجی شده شیخ خبیث را از کتک خوردن زیاد نجات داد و بمنزل بردند (حضرت شمره از آن

پسینه آمدند خیل ناراحت شدند و از درخواست خود برای اشیا موروثی همیشیمان شدند) یاری شیخ نیمه همان شبیه و امرا سب میرزا محمد حسن را زدیده برای شکایت با سرشکست به تهران

عزیمت کرد و اماناترا هم بلمید و در تهران : و بازار را اشفته دید زیرا مقارن بود با کشتار مؤمنین فرستادند شمره نامه گذار بپادشاه نوشت بعد از دعا

وثنای شاه و اظهار بندگی چنین شرح داد . اسامی طایفه خاندان بایبند که قششان را می
استقلال ملک و ملت واجب است بقرار ذیل است ۱- میرزا یحیی ازل - ۲- میرزا محمد
عابدی - ۳- میرزا محمد حسن - ۴- میرزا قلام علی پسر میرزا محمد حسن
ابراهم ابن مالک - ۵- ملا زین العابدین عموی ازل مظہر امام زین العابدین - ۶-
محمد تقی خان مظہر امیرالمؤمنین - ۷- ملا علی بابا، بزرگ مظہر صاحبزادگان - ۸-
ملا علی بابای کوچک مظہر ابازر - ۹- ملا فتح مظہر پیرغمبر - ۱۰- محمد تقی
بیگ مظہر مختار - ۱۱- ملا اسماعیل مظہر علی اکبر - ۱۲- میرزا رفیع مظہر
عباسعلی - ۱۳- حسن مظہر جبرئیل - ۱۴- ملا صالح مزیدی مظہر ابولولو - ۱۵-
علی پسر میرزا ذروردی - ۱۶- محمد رضا - ۱۷- ذوالفقاری - ۱۸- عبدالک
- ۱۹- علی بابا، حمامی - ۲۰- رمضان - ۲۱- ابراهیم شیرازی - ۲۲- آقا محمد -
۲۳- علی عبدالملکی - ۲۴- میرزا محمد صادق - ۲۵- باباخان - ۲۶- محمد علی -
۲۷- عبدالوہاب بیگ اهل نیول - ۲۸- استاد محمد قلی - ۲۹- طہماسپ قلی بیگ
چلیچ - ۳۰- محمد علی بیگ در خاتمه ایناصور دین ناصر توپان در اوون . در این
موقع حضرت ثمره تا کر بودند و از و تاج تهران بیخبر . لذا بعزم تهران حرکت فرمودند
ناچار را منفرداً در ولاشه که نیم فرسنگی تا کر است در منزل دختره رسیدند . آن
صرف نمودند . شب در قریه چل منزل طہماسپ قلی بیگ که خود شوهر عیال و مؤمن بودند
توقف فرمودند . بجز بعد که عازم حرکت بطرف تهران کردند . عیال طہماسپ قلی بیگ
مانع شد و هرگز کرد روز قبل چاربادار من از تهران آمد . میگوید برای شاه تیرانداختند
و شهرت داشته طہمانچه را میرزا حسینعلی به ضارب داده در هر صورت عدد زیادی از
مؤمنین را در خانه هایشان ریخته دستگیر کردند جناب میرزا هم در سفارت روس پناهنده
شدند . با این اخبار تشریف بردن شما به تهران صلاح نیست . آن خانم بمحضرت
نسبت داشته حضرت ثمره با این خبر تأسف آور اسباب در همان قریه گذاشته پناهنده
به تا کر مراجعت فرمودند از مراجعت حضرت میرزا در حد حسن و اهل تا کر توجہ الی
متوجہ شدند . میرزا محمد حسن

(بقیه)

بقریه تا کافر فرستاد و ریاست را با برادرش ابوالخیر داد و بیاد او بیخت کرد که با او تا ریاجت رفتار کنید
 و برای احتیاط بدین غایب خان را محرمانه مراتب احوال میرزا ابوالفتحان نمود که او را از تخریب و غیر
 تعادل میان مستفاید ابوطالبان بورد یا بورد از میرزا لعل جلد پسران یساکا ریاست مشارالیه
 باشد هم از راه یا بورد و غیره و مراد مراد شد و از اهل خوار و رند هم کتابت استعجمی هم از کجور
 و کلان دست آمد مابین عده بستن تا حرکت کردند بورد تا بر خلاف نمایان وزیر ابوطالبان
 که نماز میرود اشرف برتبه با امداد باند گفت پشماینه ما صامت حسینعلی بن مفید نیفتاد
 میگفت شاه بمن امر کرد هم مردان اینقریه را تسبیح و زنان را اسیر و آباد پربا خان یکسان کم
 بخلافها عمل تا کرده و نه داشتند که اشتباه بود شدت کردند ابوطالبان را در داد به پیران میرزا
 محمد حسن و سر میرزا محمد علی میچکنید و آن آبادی نبرد اشرار را از قدرت که حق جفتیاء
 اهلی در برار کند بودند گاوها و محار را یکجا جمع کرده با کلوله از بین بردند و بعد در کوههای
 انارانه بخت و در آنجا بورد داشتند از نوایانرا مانند اسرار توبه به اناراپ پستیاندالت
 و خواریه و علائق زن بیخسور ابوطالب این زیاد تان برده ان شقم نسبت پائنها پناه قحاشی را
 گذاشته بعد انصراد رضول شیخ عزیزالله مجبور کرد یکسر حسینقله نام آنها ایوبها ابوطالبخان
 اطالان اد که آن نگران با بیواد رتبه ای تیوا موسوم به کمر سرمخف شدند (دلیل تفتین حسینقله طمع
 بود زیرا مؤتی که محمد تقیخان و اوورغیز را در عهد الوهاب پناه و با بامان خواستند در رتبه «امتواری
 شوند مقد ارزاد، بوز نقد و جوان رتبه همراه داشتند بنام برده سپردند و گفتند اگر از این صیقله بان
 بد بردیم این اشیا و پول را براد رو ارتقسیم میانیم والا همه را بنما بخشیدیم حسینقله بغیر افتاد که اگر
 اینها سزات بمانند نماد این شروت از دست او و واحد رفت بدین سبب محل ان تفتان آنها را
 با ابوطالب اطالان اد وان شقم هم فرادند سوار بر اسبها نام برد مینویسند برای بدستگیری آنها فرستاد
 چون حضرات را در قلعه وهدیدند پاره ان اشلیا کردند ان مان مثل لومان نواد زدند ما تسلیم میگو
 و لکن سرچندند ان اشرار تیراندان برامون ندرند یکم از ان سمنر موسوم پیاخان که نوکر

عبد الوهاب بیله بود ترار کند و جان بد برد آن د و نبرد بگرایتش محمد تقیخان و عبد الوهاب
 بیله را دستگیر کرد آن مظلومانرا با جرمات زیاد بر قاطر بزمه سوار کرد محضوران مطعون تبه کار
 ابوالباب خان بردند آن شقی از غم آیین میر با طاج در یازفته پنهان شد میرزا خلیل، حسین بر خال
 نهاده سر بلند نکرد محمد تقیخان با اسمان حال هزار از راه راه خود و مهریانی، شاور که بخلیل
 کرد مهود شن داد و اعمال را بیله او را که همان که اگر جرار همراه شد میان نمود نامبرد مسرخورد را دم
 بلند نکرد که وایو بیبیانان آن عالم بد آمد (البته وایو هم نداشته) حسینعلی خان با حال تا سز
 گفت چنین جوانانیرا کس بی جهت بقتل میرساند اینها را ببرید نزد مادرهایشان مرد و را بردند
 منزل محمد تقیخان (که الحال آن منزل در دره روزه روان میماند) مادرها و مستدان که آن
 مظلومانرا با آن حال دیدند یکمرتبه فریاد و نسیون دادند و میسرو سینه میزدند دست و پاهای خون بود آنها
 راه بر میزدند محمد تقیخان مهرانوازه کرد و داد آرد داد و سر مادر رخورد را بر میزد که گفت شماها
 باید شایر را بید که فرزندان شما با یقوت شهادت در راه حق را دارند و آنکه من چهار کلو صبیتر
 نه خورد، ام این زنمهها بپرا مرد پیراهنیت است پارماند و مجری را از دم جدا کردند (البته در
 موتی مردن جدا نشی اسم ارا هم جزو شوایب میدانستند با اینکه او هم از مستند با انحال قیام کنند
 پیراهن غنازه یا آنها) عبد الوهاب بیله را در اطاق جنب طالا ریشوا باندند و محمد تقیخان را در
 طالا ریکه نوز بهمان حال موجود است تا سه وعده عبد الوهاب میگفتند چنان جواب پیشنید چنان
 نزد بیله با الوهاب فرار شهید را سه وعده عبد الوهاب بیله خاموش شد و دیگر مدتی از او شنیده نشد
 محمد تقی خان در ریافت کهد یازوفیه مهربانند را در این دنیا پرمیایا خود را دیدند دست عزیز
 و رفیق طاریقت را از دست داد همنان اختیار از دست رفت و پناه گریستن و ضجه را ندانست که
 مهرابگریه و نسیون انداخت چنانچه عبد الوهاب بیله را مادر را برد قبول (در رتیکه آنها وقتسی
 تیر خوردند و سیت کردند که در وراد روزه نمیرد فن نشند) جدا تیرزد را بران ایام زاد قبول
 همین است ابوالبابان در روز بعد از شارت انشویه دانند از غم فراقیت یافته برد بمنزل میرزا محمد

حسن رفته با یو سرور از نامبرد همو خذ. ه کرد که من میهمان تو بودم. را بدیدن من نیامدی؟
 میرزا محمد حسن یا تا اثر و اندوه گفت عجب میهمان صبرانی تو خانه اقوام و اینه مرا خراب
 کرد و اموال آنها را غارت و خیال آنها را اسیر کرد. در این صورت البتہ مستحق جازم می
 هستی ولی برای من چیزی نماند که لایق تو میهمان محترم عزیز باشد ابوالیاسیانان -

میرزا حسن آمد اشرفند شدند و با تشدد گفت تو مقصوری باید بفرستمت تهران اشارتیه گفت
 شما زحمت نکشید من خودم واهم رفتم بقول تو من مقدس جین ابوالیاسیان بود که اموالشان را
 غارت و خانه هایشان را خراب کرده. ابوالیاسیان موقع مراجعت از منزل میرزا محمد حسن میرزا
 غلام محلی سرنامبرد که تا آن زمان آرام و ساکت نشسته بود گفت سرانجام بیانات ترا به تهران برده کار
 مهمی برای تو درست آنم. اشارتیه گفت من پسر میرزا محمد حسن میباشم پسر میرزا ابوالیاسیان نیستم
 میرزا ابوالیاسیان خود رفت و میرزا محمد حسن روز بعد منصرف ایستت تهران عزیمت کرد بعد از
 ورود بتهران بعد از اتمام بیانات فرستاد بنده. و من مقصود میباشم بدستور ابوالیاسیان پشهران آمد نام
 برای تشبیه من بدستور بفرمائید بدرام نام جواب داد ابوالیاسیان غلاما نزد کسی باشما کار ندارد
 البتہ فوراً بمحل مراجعت کشید اما میرزا محمد حسن در تمام آن ماندند تا اردو در دولت و اثر از تاس
 بدار ف بلند و حرارت کرد انوقت از یوز را که آهویور به بال نزد بلند و نیفتد بازحمت و شقت زیاد بتا کر
 وارد شد زخم آن پسر سر مست و سیبیت دید و را بد و زخم خود جگر کرده و با آنها صبرماتو شود هوا از
 و حیات اوراق مقداروی گندم و در وقت به نمود و بتعداد آن رخا نراده و بر میبندی با آنها تقسیم میکرد
 ابوالیاسیان زمستان را از قرار یک ماه نوز را ماند دیدن من میداد بسخنم گذراندند تا موقتی به راحت
 دیدست آمد سخنم از وقته چیران شد و با ناند و هاز دست دادن اقوام و نزد یگان چیران بدی بر نمود
 ابوالیاسیان پس از مراجعت از منزل میرزا محمد حسن گفتند که بعد از تقیدشان وارد دست گرفته فرزند
 زدهایها نام هر که را قاتل محمد تقی آن است این اسلحه خود او است نیز نام از طریق آریج
 اهل خیابان نزدی بالرود تعظیمی کرد و گفت نقیر کاره را من زدم ابوالیاسیان گفت فرستم این بود

معلم شود که قائل، اول بلده نیست ابرو طالب زمان حرکت مذهب تقیه خانرا احضار کرد یگفران
 مالم مجرب راجا حال شعش بدوش گرفته بود و روانه موم آورد ان خدانشناس برتاء فحاشی و
 و طالب و طالب را گذاشت و گفت رایانم شده ایمین روز بیشتر حسینعلی خان مثنویرند
 گفت با این حال چرا اورا از ار کرده و گفت اورا برآورد امیدند پیوند نزد ماد و او را با همان
 حال نزار برودند و روز بعد کفار و نوژد ریلد میرد ان مالم سرزاد رد امان ماد رش گذاشته
 جان راجا را افرین تسلیم کرد و از تمام اشیا راحت شد و در شهر فوت بنار الیه ببلد رسید
 ان شهر یحضر ابوالمجد و سرور فرستاد که چندان مال را از قبیر بیرون آورد مقابله اسم اشجار
 ماد رد اغدیده سرور را از بدن جدا کرد میرای ان ملامون ببرند تا و تاپه کرب تکمیل شود
 ولو مادران شهید مالم ایضا و گفته ارد و زنان به ایبانیوی وزارت دست و پای ان در او بودند
 و التماس کردند که ان در ما مورثا شوند کار انان ام نداده مراجعت کردند

در صفحه ۵۹ مینویسد ابوالمجد مسکن بهاء الله را خراب کرد و سقا بیت را فرو ریخت و آنچه از
 اساس و بناها بود برد بیجا برد و اند مران توانست ببرد شکست و شاید ساخت اول سقا بیت
 را خراب نکرد زیرا منزل انجا بود و ان زمان هم ان خانه طبق به بیت مبارک نبود اساسیه بهاء
 الله هم در ان ان نبود زیرا اساسیه انعت معلق بمیرزام مدح حسن بود ابوالمجد ان خان بود و بلده
 به او رشاد که میا بمیرزام مدح سن بود بیجام فرستاد که از ان قریه ان شود ان خانم با چهار
 فرزند خود بنام شیرانو و التهم و قانیه و عبد اللہ اساسیه را حمله کرده بخارتاب رود با رفتند
 بمیرزاغلامی پسر بزرگ خود آنچه را در ارد برآورد مرا بخورد تا میرد تقیوا نکرد گفتن در
 این موعده و مران نمیکند ان ان نوشته میسوم باید با هم نوشته سوم میرزاغلامی و ارمه از عبد
 نوزاد تربود ان ما فوت میرزا بتراد بد نیامد

در صفحه ۷۶ از تاریخ نییا مینویسد که حضرت ابوالمجد بیت بهاء الله بنور رفته و بی از زنان نور
 همراه ایشان بود موسمی بانه و اول بلده بود میرزا ایامیرزایه یوزاد و کرد اول حضرت تانته
 ان نور بنید و اهل ان جهان بود میا عبد البها میرزا مدح حضرت تانته د از د نام با حضرت شمره

سجده است آن زمانیکه همراه حضرت دالوره بود یا خود دیده و خواهر میرزا زین العابدین
دین گوید. بود و مادر الیه مهر ارباب الدین شام بود ثانیاً حضرت دالوره یا تقاضای حضرت شمره
و میرزا حاتم نامشان بشا در رفتند.

در صفحه ۸۶ از دیوان شمس تبریزی می نویسد: نوروز از نور تو و انوارت میسر کرد و هر نشان
یعنی پناه که اسامی حضرت شمره بنموده حضرت علم روح ندانید که نور است نانیه منیل
قیل از آنرا غنای شماره مینویسد نور و شمره وید و مرات و از آن تا آخر در صفحه ۸۹ مینویسد
تا کرا ز سنه ۱۲۶۸ هجری و شمره بیست و هفتاد مرتبه تحت مراقبت و کثرت ماه مریین و ولایت بود و بموجب
فرمان شاه در سنه ۱۲۹۲ هجری در امارت در شمره تا در مستقیماً با امین سلطان محول
گردید و مادر الیه شمس را از جانب جدید بر او موافقت الیه تا سرگهارد بود و این کثرت بواسطه
این بود که بیاد الیه مانند سابقه بدیانت دید پیروز نمایند و این رویه تا اواخر سلطنت
نادرالدین شامان اعتدال است به آن رکنی سرد فردا الیه تا در نزد او باز نویسد و شمره تمهید اند

اولاً پسند از قارت تا در هین کسر مراقبت انشویه نبود ثانیاً از امین سلطان در تا کثرت نبود
و ثانیاً تا قبیل از قارت و سه کین بعد از قارت با میرزا محمد حسن بود بعد از ارتحال مشار
با پیشرو اشی ایشان خان اسمیرا بود و بعد از قارت نه تا در نزد شمره بود نه از نفس باز نویسد
در صفحه ۹۸ مینویسد بعد از فوت میرزا بزرگ شمس عزیز الله تا ارامور انانده میرزا بزرگ بوده
و تصرفاتی در اموال ورثه آورد برادرزاده ابرسرایت مونسیمه خود همان سوابق شوشی
نداشتند بعد از این که کشته میرزا محمد حسن پاکند یعنی از برادران صفه از اراک که نزد همین
مونسیمه سبب کینه شمس عزیز الله نسبت به برادرزاده اش در ان کینه مراد را دانسته تا ظهور امر جدید
که مشار الیه مراد در صیغه یک برادرزاده با امیر دید در عهد دولتت تبلیغ و ارشاد مینمایند ابتدا
بعلما مشرب کشته بود و مینکند است شام نسبت با این ایفه مخالفت دارد بعد از این پدید آورد
عرایه می پشاه و مدراهم نام نوشته به پناه ان گفته می گویم آوردیده است

اولا شیخ عزیزالمنان را مرخانوادگی میرزا بزرگ نبوده زیرا اولاد شاه میرزا بزرگ (با استثناء حضرت شمره) همه کبیر بودند و قیام لازم نداشتند. ثانیاً کتا خوردن از میرزا محمد حسن هم نشانه در صفحه ۲۹ نوشته شد میرزا انبیا هم در دفتر بود که میرزا محمد حسن یا مانتا در ساری الیه سپرد بود. ثالثاً میرزا محمد حسن منفرد است و راه شروب کردند و در این موقی حیدر یا از برادرها بجز حضرت شمره در رفتار شبردند.

در صفحه ۱۰۰ راجع به زین العابدین می نویسند از مؤمنین به ما مبارک بود ما اولاد به ما مبارک مؤمن نبود ثانیاً رکت از تا کریمه زن قلعه یک کرده بودند و آن زمان نوز نام بهای یا چادان مبارک مشهور نبود و مؤمنین بجز رت اعظمی روحی فداه بود مانند.

در صفحه ۱۰۲ عبد الجبار رتاجات به زمین الابدین می نویسند گرفتار امری عظیم شده حتی ترکان و طایفه نمودی در رت و رتیکه نامبرد مبعوضه که به سراسر حضرت شمره تا اثر انشااه رفت در هیچ موقی از تا کرخان نشد و پیشداد قهرت و له اطاعه شدیدی نمود که طاقت فرما بود و آن مرتکب و یسر و انز بنام اعظمی و جعفر که با اتفاق برای اشیا معروفه اقله بتمران آمده در مراجعت در ارتباط و فان شده در وقت شدند این اتفاق قبل از طایفه بهای الله بوده.

در صفحه ۱۰۳ راجع به موصی محمد زبان می نویسند ایشان هم بهاء نبودند زیرا اولاد کبیرا در پیشداد بودند نامو از سادائیت نبود که سفند بنار الیه را هم نشد تقسیم نکرد ایشان هم در سرجو و رایگان به از دیگر از دست دادند بنام علی و رضا حضرت عبد الجبار که میرزا که سفند از هموزمان اینقد را تا از مددی تمام فرستاد فرمودند و در رتاجات اشیا به موصی که رتاج و موصی از دست دادند تسلیمت فرمودند ای این جوان که از نزد بهائیان بودند در نظر مبارک ایشان بقدر کوفند هم ارز نداشتند شاید چنین بوده.

در صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹ راجع به فرستادن عبد الجبار به ساری الیه می فرمایند برای دیدن دیدیم هم به ساری رفتیم از یله اکبائین رفتیم و در مبارک را شنیدیم که فرمودند این خاطر را برگردانید خوب نیست.

این پیش آمد های متتابع و بی ادوات مکرراتی در رفتار جناب وزیر نکرد ایشان در زمان گرفتاری نیز همان متانت و وقار و بخشش و احسان در وجه وسعت و شرف ترا داشتند حتی با بیوفایان و دستوران لسانی خویش نیز با نهایت مهر و محبت رفتار می نمودند تا آخرین دقیقه زندگی با کمال ثبات و استقامت متحمل هر گونه رنج و زحمت را فرمودند و لا اله الا الله میرزا بزرگوار از دربار برای ازدواج با ضیاء السلطنه بود زیرا بی اطلاع شاه این ازدواج صورت گرفت پس از آنکه شاه مطلع شد مشارالیه را از کار برکنار کرد و عمارت مسکونی ایشان را که در محله عربها بود با اساسیه از بابت مهریه ضیاء السلطنه که هفت هزار تومان بود ضبط کرد و او را بجز طلاق گرفت بعد از ضبط منزل میرزا بزرگوار منزل مادریا خود کاشم خانم که در بازارچه کنار خندق بود نقل مکان کردند و برای استرداد خانه هم اقدام ننمودند علاوه بر آن اقدامی کرد لا بد برای ثلث بود مشکجه و چوب کاری ایشان هم صحبتند ارد قوچ حصار را هم جنابها الله زمانیکه از محبس خلاص شدند برای مخارج راه فروختند یکشاهی هم بسایر وراثت دادند در صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۸ راجع با حسن پسر ملا زین العابدین مینویسد آحسن پسر عموی مبارک از مومنین بجمال مبارک بود و کرا را بصرفی حضور مبارک مشرف شد و ایشان از ارض مقصود حامل الواحی بود ند که برای احبای مازندران و تهران نازل گشته بود و در موقیع شهادت فغن الله الا عظام (میرزا مهدی) در عکابود و موقیعیکه فسال از غسل دادن مشارالیه امتناع نمود آحسن حضور داشته و حاضر ترا غسل داد و استبد میرزا مهدی از پشت بام چند طبقهئی که سقوط کرد بقسمی تلاشی شد که غسل ممکن نبود بدین سبب فسال امتناع کرد و شرح سقوطش بعد انوشته میشود آحسن سفر اخیریکه از بنداد مراجعت میکرد جمال مبارک هفتانروز وسیله ایشان ارسال داشته اند چون محمود شرف واقع شد ان الواح بصاحبان نشر رسید و بموجب صفحه ۱۹۱ لحن این زنب چاپ تهران جمال قدم میفرمایند بیکی از اخت های این منالم که من غیر جهت امر از نموده سپردند و همچنین

و شرح کشف این دو باره هم بدین قرار است که زمانی که آن مرحوم صد فرزند شایسته (کمد و سر) بودند بتام اعلیٰ و زین العابدین و ده دختر بنام مرویبه و اشراقیه (که میبردند میرزا فضل الله اورنگی را برای تقسیم اموال فیما بین ایشان منزل مشارالیه هیئت انبیا خانم دعوت نمود در جنبه نوشته حاضر برای یافتن وصیت نامه جستجو کردند این دو باره از رحمت کافیه بود تا آنکه نیته های گوناگون انبیا خانم داشتند حضرت بهاء الممجد است عزیز را شکر می کنند .
 سفر اخیر کمال حسن از امر افتد همیشه گوید خود مرا دعوت میبردند بعد علی دایم فضل الله اورنگی (که سابق هم نوشتن مشارالیه بود) از قلعه کوه مشارالیه را دیدند که بسیار کوه بسیار در دهه
 بسیار است بعد متوجه شد پای سنگی بزرگ از رخداد پنهان کرد بعد از رفتن آحسن بیان محل رفته کاوش نمود دیدند که در آنجا بزرگ و از رخداد کرده اند از آنجا منزل و باز کرد مشاهده نمود
 که تمامه همان خاکی است در آنجا حوادند داشتند از آنجا منزل اورنگی و او پیشوا رخسود
 ماد فضل الله اورنگی داد .

در صفحه ۱۴۲ را نیز بقبر یا نوحا امام ماد میرزا محمد داده و میرزا محمد داده و می نویسند در ایوان
 سر قبر قائمیه شد قبر میرزا محمد داده در ایوان سر قبر قائمیه است مشاهده نمودند که خد اعالم است که
 آن ست را که برداشته و نام ماد میرزا محمد داده فاطمه خانم (دختر میرزا محمد عمده حضرت
 ثمره) را خواهر بزرگوار نام که می نویسند بهائی بود و در مسلمان خیمه متعصب بود منزل هم
 در فیوا بود زمانی که بتاور میر رسید کما زاره دولت عده ای برای ایشان تاجر حرت کرد فاطمه
 خانم شد قلم انبیا نفیسیکه دادند من جمله قلمدان و سرده انبیا که حضرت اعلیٰ روح داده
 برای حضرت ثمره فرستاده بودند بدعیای حضرت اعلیٰ با امانت به او سپرد پس از ششم
 فاطمه فاطمه خانم از وادان امانت را به الله آورد در جواب گفت من زمانی که میرفتم سر را فخر کردم
 همین انبیا سپید و برانی تا رو بر انبیا را تا رسیده اند از آنجا تم در روز خانه بعد از سپرد
 خواخانم در سر ای فاطمه خانم را در ایوان تابه تا مرعانت گذاشت بعد از آن ند سال در خستین روز

باین واضحی معجزه‌شئی نسد جل العالی (و) مید گل، رزوان هم که حضرات میگیرند بواسطه

سجده در رختها، گو بهیاء مبارک در باغ رزوان است .

در صفحه ۱۴۳ مینویسد میرزا محمد حسن فرزند میرزا بزرگ و خان ننه براد وارند این مبارک ایشان

پشتباه بیان و جمال اقد بر ایمن . مؤمن بود هاستود رقریه تا آرساکن و شنه انسان حشم داری و

ذراعت بود هاستان ران رتا روفهوا . دیگر در ارکلا میزیسته اند و گاه گاه هم در تهران بود

ولی از درجه معلومات و ادباعات ایشان آثاری در دست نیست در روایحه ۱۲۱۸ هجری قمری

که در رتا نقل و شارت و کشت و کشتار بود حضور داشته و در ماتیرا از ایوه البیدان براد و هیالشان

متحمل گشته اند جناب امیرزا محمد زینب نصایت مورد عنایت و احترام جمال قدم جل ذکره

بود ماند و زیارت نامه از قلم مبارک حضرت عبدالباری مرید طاهر قداد رنان ایشان نازل

گرفته است قوله الاجلی .

طهران تا آرنجانبه آقا میرزا فضل الله سلیل شجر حلیل مر و آقا میرزا محمد علیها

بها الله ایمن .

والله

ای بنده استان مقدس الحمد لله سلیا نبیا انشخیر لیا که از دایت حیات تایم حیات

مظاہر الدان جمان قدیم بود در زمین موارد ثابت و مستقیم هر ند علو منزلت و سمو منصب

ان بزرگوار الی الان و اوله عنقریب تا بروم مسعود کرد د این از منن الهیه است که بندگان

مبارک عاقبت علم برافرازد و هزت ابدی من بنماید و شهیر افازد فرماید در دره حضرت رسول علیه

الصلوة والسلام الله الامار و انذار اعلویت در غد رو منزلت محبوا بود حال ملا ناه نصا

که صبر است قنیر نور خاتم حضرت امیر علیه السلام صخره شهیر و کار شد امام رایام خویش

نعم و نه ندانم و نه ذکر و نه تائید و نه نین حوارشین حضرت مسیح علیه السلام

اشنا ما کثیر بودند در زمان خمیس بی نام و غیر حال و حال که از اذ هزت ابدیه

چگونه روشن و شیر بار زیارت از برای ان لایفه نورانیه از قلم میثاق امام رواقیز من این

زیارت حضرت امام میرزا حسن الذی محمد الی الافق الاعلی

علیا اللّٰه یتہ الثناء علیک طایقات النور الثازلہ من السماء ایما التمشب الہ الشجرۃ المبارکہ
 الثابت من سدرة الرحمانیہ طویب لک ولا تتصابیک الی المسکتہ الرئیانیہ اشهد انک انت بالرب
 الاعلی والتعالی ولی الکیینیتہ ال محمدانیۃ والقیامتہ الذبری وسنتہ بکالمدقہ وسفالمارتغی النداء من اوج -
 من بشر النام بہ النون شمس بہ افریقہ التیامتہ الذبری وسنتہ بکالمدقہ وسفالمارتغی النداء من اوج -
 الی الی عمر الحقیقہ تنیر الالہام مرکز الازرار محیط الالوار بہا الایہم روحی لا حیائہ الفداء
 وثبت ونیت من شجر قہایبہ وتفرقت بافتان تنشاء تنصو بالطاق من اللہ الابد الابد علیک ثناء اللہ
 علیا بہا اللہ وعلیک الرحمتہ من ربنا انشؤ قولاً ولی طویب لمن زار قبرنا المذہب ولا یستک النور
 وناجی ربہ یقلب صفاؤ ودمی وافقہ فی رمس المصطر علیا البہا الایہم *

محرر ۱۳۳۹ عبد البہا عیاش

محل دفن میرزا محمد حسن در حضرت عبد السلام ایوانی لویہ الامزاد محمذ بہا فرزند ایشان
 میرزا فتح معلی و بانوہ ریاض و شوش نام میباشند *

در مقدمہ ۱۴۲ حاج میرزا محمد حسن مینویسد کہ حضرت معلی و جماعت مبارک مرء من بودند ایشان
 یحذرت معلی و حضرت شمرہ ایمان کامل داشتند مؤدہ امر اخروی بزرگوارند ان میرزا حسین معلی را
 اول ایشان پایران آوردہ و سبب حیرت مؤمنین شدند *

اخبار و یلرا بانوز ہر امام ریدم و بانوافتہ ارال الیہ فخر و مقام و اولادہ حضرت شمرہ از لسان
 میاوا حضرت عزیزہ نام نفا میگردند *

میرزا محمد حسن رسالہ زمستان برای ندیدہ ابرار و خانہ ابرار بہ شہران میامدند و رسالیکہ
 ببنداد رفتند و تارویذ نامعلوم است بہمہ ران آمدہ بنزلہ حاج میرزا مائلو کہما حضرت عزیزہ
 ہم منزلہ بودند وارد شدند و مذاکرہ کردند مضاررات و سبب باشند سبب را پرسیدند عزیزہ و فاطمہ
 خانم ہنہا کہ ریستن را کذا اشند مذاکرہ الی ناراحت شد بہا امر اسبب ناراحتہ را پرسیدند با

تأثر گفتند گویا حضرت شمره ^س نمود کرد زیرا آمد تم است هر چه باغذ میفرستیم جوابی نمیبرد میرزا
 محمد حسن گفتند میرزا اشتها شید من همین روزها بیخه داد میرزا مطمانا که صحبت حضرت برای
 شما خواهد نمود زیرا التیاب من به خود حضرت گویا هم نصیب دهد و نرسیدن جوابینا شما شاید دلیل
 دیگر اشتها شد میرزا مدد حسن در روز بعد برای مسافرت بیخه داد حرکت کرد و در آن موقع
 انزالی نداشتند بنزول جناب میرزا وارد شدند و بیای منزل حضرت شدند و جواب گفتند
 ایشان مدتی است اجازه نمیدهند کسی بخد متشان برسد مشارالیه متوجه شد اتفاقاً غیر مترقبه می
 افتاده گفته میخواستند بید کند خدمت حضرت برسد و آنرا به جزواله ای کرد که من از ایران برای
 زیارت ایشان امدم و تا خدمتشان نرسم بر آن صحت نخواهم کرد زیرا از انزالی از حضرت عده می
 ناراحت و بریشانند و راهشند میگذرند متشان عود کند و ورود حدییرا بیخه داد با التیاب ایشان
 برساند شاید اجازه بفرمایند و براد رنگه از ایران برای زیارتشان در بسیار این دیار شد و محروم نفرما
 شاید فرقی مابین من و دیگران باشد اما اینان در ام بر اساسه الدافیکه بمن داشتند بمن اجازه خواهند
 داد بالاخره اهکم مشارالیه را عن سردان گروه اثر نمود (و خایرا) مراجعت ترستم بلیغ بینمو
 و نمی توانست حد سر بزند چه اتفاقی افتاده این قوم هم متفق الکام بودند و میگفتند اجازه تمیفرما
 حد میزد (بد رنگه احدیتنا شده نمود که این باب بسته را بروی او کشاید که بنا بقولیکه بنوا هر
 خود در تهران داده بود مژده سلامتی حضرت برای آنها ببرد چند روزی با حال پریشان در میزند
 مانند یزد روزی اتفاقاً جناب میرزا و میرزا محمد علی و میرزا محمد علی و چند نفر از اسباب خاص
 برای کرد شرا از منزل خان شدند و از این عده که ملاحتاه مهمان و برادره را نمیگردد بسیار ملول
 بودند باز هم ملتجی بد رنگه احدیت شد که از قیام زیارت محروم نشود در همین اثنا چه شمشرافتاد
 بهیکل مبارک حضرت که درین قدم در برتر از آنها مفرد اقد میزدند و بصیوت و متحیر ماند و از
 حرکت باز ایستاد چون شم حضرت بمیرزا محمد حسن افتاد با اشاره دست براد رشتا قرائت
 خویش و مانند دیگران نمیتوانستند بگویند اجازه میفرمایند دست میرزا را اگر چه اختیار ندارد

حضرت رفته خود را بر روی قد صبا، ایشان انداخت (و انگره را استگورا متحیر بجای خود گذاشت) پس از گریه و دست زدن بر سر و رفتن منزل، حضرت و حضرت تمام موقوف را از اول تا آن دقیقه برای برادر شریف دادند تا آن دقیقه هم از آمدن ایشان بی خبر دادند. الا آنجا که فرستادند که حضرت بودند بعد از کسب اجازه از جنابها، هم خدا حافظی کرده بایران مراجعت کردند و برای این فتنه هفتاد و یک جناب میرزا و سیزده تن را بر پا کردند (که بجز تخریب این مقدس بیان و ریختن خون بناحق مؤمنین اولیه است این فرقه و شقاق و نفاق که نتیجه اثر تمام ایران را مشتمل کرد که هنوز هم شده آن خاموش نگشته و نه را در دست نتیجه دیگرند است) بایران آورد و نزد سلامت حضرت را بخواند و رسد از این مورد فوق العاده خوشحال و از اشیاء را مرد عوی، خدا اثر است و بزرگوار است و متاثرند.

در صفحه ۱۱۰ آقا ملا نسروی مینویسند بپناه الله پنجاه سال داشتند که بوسیله میرزا یحیی مسموم شدند در روزی که حضرت بپناه الله هم در حمام ریختند که حضرت مسموم شدند سلطان خاتم (ملقب بحضرت و رفقه خیرم الله) که در آن زمان نوزدهم بزرگوار است، مؤمن بود و با او کرد آن غذا را میل نکنند چون جناب میرزا برای تناول آن غذا اصرار کردند و حضرت امتناع فرمودند منار الیه — متوجه شد که بسوء نیت آنها برده اند لذت ابرای رفع اشتباه مقدار که از آن غذا میل نمودند فوراً —

مقلب شدند حضرت آن طرف غذا را بجا داد. پرتاب کردند سگی در حیاط بود آن غذا را خورد و بحال مرده افتاد میرزا و آن منظره را دیدند فوراً از خجلت باند روئی رفتند کثرت الییدند پس از بهبودی شهرت دادند حضرت از آن میخواستند جناب میرزا را مسموم کنند مشیت الهی قرار نگرفت هیچ کس نکند اتایان محترم اشیر و اشیر خاتمه در روز شنبه بود شامه از فرمود حضرت را به نهاد عورت گردید

ایا ایشان سم را آستین داشتند که در حمام ریختند (امان از میرزا) و خدعه این فرقه که مریدان ایشان هم این حرفها را قبول میکنند) و بعد از این در ستان سفید کعبه ریخته گوشه آن بانقد میبوی الا بوی در آن نبود و گوشه دیگرش و نیزه از جلد مبارک حضرت بپناه الله آمد بود با انگشت مبارک مقهور — با آنرا و امانت برای احباب که مثل حجاب روی ایند فرستادند و نامه شدرا بپناه الله نوشتند که

میخواستند ایشان را ستم کنند معلوم نیست این دستمالها را کجا حاضر داشتند البتة
کرانجات بیشتر یعنی کرد میباید که اگر این است - را از غذا را میل فرمودند خیطی محال چیزی است -
در صفحه ۷۷ مورخ از میرزا موسی ملقب بکلیم میفرسند :

چون در زمان سکونت در زاد بوم مراغه خلاف از میرزای میرزا استشفام کرد شب و روز تسبیح میخواند
و دلالت میفرمود و این تاثیر میبرد شد اشتهای من و ماوراء سینة محمد مانند سم منبک تاثیر عجیبی داشت
حضرت کلیم تا میفرمودند و با او در این آرامند داشت که شاید این غبار را بنشانند و مشخص معهود را
از این روزها منبک بزرگانند و از شدت غم و حسرت در زاندر تأسف میگذاختند و نوبت شد کتاره
گرفتند ای برادر زاکر دیگران نیز بحقایق میرزا آمدند بیشتر من و تو هستی بنیست ان الذا الفقیر
مبارک و فراموش نمودی که من ز تو هر روز اثر بیت میخوانم - قد رما اید رب و مشق تو بود شب و روز
انشاء و املا تعلیم میدادند و در تمام بیضا و با شعد و مشرق میفرمودند حق با انانیه مبارک
تعلیم مشق میدادند بر میباید خلقت میدادند که در وجه مورد الطاف بودی و گونه تورا را خوشتر
عنايت ثنیت فرمودند این شکرانه ان الطاف است که با سید محمد آمد استان شود و از آل
مبارک خان کردیم این است شرط و قالین است پانصدت بیست و هفتی ابد تاثیرند استیلکه
روز روز شد منبک شمشیر خورشید را اشکاز می نمود تا آنکه در اثر حاصل گشت -

مورخ تاریخ اقلیم تبر

میرزا موسی همیشه با حضرت شیره برادر است اما ستم بر سید الله در مشاجره و مناظره بودند یکمرتبه هم با
شدد گفتند شما بالا آوردید باید بایشان ایمان بیاورید حضرت فرمودند بکه ایمان بیاورم بشخصیکه
تمام او را بر و ایشات حضرت است را ندیده گرفته زیر پا گذاشته و گویی - چنان کرد که هیچ حقیقت
ندارد میرزا موسی بعد از این فرمایشات با خیال به شریک سید محکم به صورت حضرت نواخته و از
ان اقر خان شد و من بعد هم به وقت با حضرت مواجه نشد انوقت میفرسید و سوسه سید محمد
ابا وحید تاثیر عجیبی داشت که این میرزا موسی اثر نکرد -

محررم از ادبها و حرز کشی این فرقه که بگونه این لاجائلات رامینویسند سوالواج و آثار
 حضرت اعلم روح فداء را را این بختانیت حضرت ثمره که میفرمایند انانیت وانت انانیت را بود راجحه
 بخود بهاء الله مرقوم فرموده و سفارش کنید در حدیث مرات ازلیه بوده من معرا از یاد برد و فرمایند
 خود شاعر که پیشتر از روز در دنیا را دل حرق ندارد در کتابها نوشته است عوام الفان بر مثل خود
 میدهند . . .

در صفحه ۱۸۸ راجحه حضرت همزه مینویسد از ایما ایشان را عزیه میکنند در صورتیکه این لقب از
 لسان مرتکب ازیه نازا شده . و مینویسد ایشان را زیم سواد فارسی داشتند و کتاب تنبیه
 النائمین را که بایشان نسبت میدهند میرزا احمد امین الایمان نوشته .

حضرت همزه هم لوغات فارسی داشتند و هم عربی شاهد توفیق است حضرت اعلم را است که
 بلسان عربی بایران مرقوم فرمودند اگر عربی نمیدانستند فارسی مینویستند و توفیق بخدا حضرت
 اعلم را که عزیه نوشته اند حال نزد بند (مراتب) موجود است تنبیه النائمین را خود عزیه -
 نوشتند میرزا احمد و میرزا قاسم الله اوردند بنا بر این شود میرزا قاسم الله صاحب المطالع پاک نویسر ارد
 بلخ عمه حضرت عبد البهاء انباره ردید به کتاب تنبیه النائمین جواب همان لحن است که جمله
 بجمله فرمایند است بعد البهم از نوشته واقعات است که صحیح نموده جواب مینویسند .

در صفحه ۲۱۰ جواب مبارک در لحن این ذنب صفحه ۲۰۰ جواب تهران میفرمایند و لکن از
 اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد را را این مالم بهید وجه منانه گفته الا این که هست اخوی
 مرحوم میرزا احمد حسن علیه به الله وسلامه روحه که مناره به فخر عالم بوده از اخت این
 مالم از نور به انه خود برد و میفرماید که فرستاد به محضر از صاحب بود وستان از ارا که شکایت
 نمودند به کاین امر بسیار ایم بود موافق را هم برید از اولیاء حق واقع نشد عجب در اینکه
 اخت او را به حال خود برد و تزیینات داده به نام دیار فرستاد .

در صفحه ۲۱۱ میفرمایند که بنزدی که از او رشد ایشان که رفته که از دست بوده و با و منسوب
 لاجز عزت را به کتاب الله من فرستاد و بعد امر آن نمود و پذیرفته است .

و در الحوزة دیگر حضرت علی (ع) را در روز ولادت این ائمه واج و بیان کرامت و شرف و منزلت ایشان

در این ایام میفرمایند: *ما اهل بیتنا منکم الا کما اهل بیتنا منکم* و مسلم بعد از کمال

با اهل بیت علی (ع) را در روز ولادت این ائمه واج و بیان کرامت و شرف و منزلت ایشان

و در این ایام میفرمایند: *ما اهل بیتنا منکم الا کما اهل بیتنا منکم* و مسلم بعد از کمال

نمود مواز مصالح جمال و روی چهره و بیعت و از لقاء او منور و مسرور و اگر هیچ ملاک

عالم را بنفس از اهل بیتند گفتند با مثل او در فراتر بسربرد البتة اعتبار نکند مگر در این خوار

دنيا و اسباب آن از نفس الهی در بر ماند و آنچه سرور عالم ما نمود شد

و در این دیگر خطاب به علی (ع) قبل از بر سر آمدن:

ان انظر ثم اذکر فی آفة رحمت الی مقربها انما بدلت النور بالثیاب و بافت ملاک الثیاب بقدمین

الاکرام من کمال محبت و اقبال و ادعای عرفان و ایمینیا کل العاقل و در آخر میباید از حق مصر و

بشر او و مایل این است که دنیا و دل آن از اول مصر بوده و باید الحاح نداشته شوند ارد به آنکه

با ما نبوده و سخن و سخن بیعت حضرت (ع) ان نفوس را بران داشت که از ایمان نمایند

انتم مسلم ما فی الهمد و روم فی القلوب و انتم الخیر

بف ۲۱۳ حضرت عید الیما در این تمهید میفرمایند قولاً لاهل بیک از نشانی اعمام از حضرت

باز آنکه مبارک نامزد این عید بود چون بیاید از آمدیم بزرگوار و اسماحت اقدوس شاکت و گریه کنان

رحمتی بود و توفیقی این ارتباط نمود بزم این عید میباید نمود و باقی با مرتبه مبارک قبول

نمود مفضل الله مواز از روی تجرد داشت تا با بد زعامت و در اد ز نبودیم که بعضی خانم بزرگ چون

ارتباط به پیش داشت سرور خاطر آن کوشید تا آن بیچاره را به پسر مد راهظم میرزا علیخان

داد از قرار مذکور گریه کنان و در اسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که پسر در سلیمان کردید

و مسلولا وفات نمود رحمه الله علیه

مرحوم نثار المعالی در یاد داشته ام خود میباید موقفیکه ما را مقصود در یاد زنده میباید

مستند

شرحی با عزاره ازین الیه آمد بن عمیر تم که فوراً شهر بانورا از تائرتیه ران حرکت داد و بد وقت ران
 ایشان سفر از فرودگاه اثبات البیت تاهین و بیاید از بانورا که رسیدند و میفرمایند که رسیدند نزد خان
 شکر رفته و جوابی دریافت دارند و یاد رفته حرکت نمائید تا کنید در پی فرمودند که فوراً
 حرکت کنید و تا غیرد حرکت جائز نیست مرحوم **شهر بانورا خانم** مشیره را در سنه
۱۲۸۶ حسب الاموال و اراقد سی از تائرتیه حرکت داد و به تهران وارد نمودند و در راه حرکت بودند

که عملاً از ریان مسیور شده و در این منزل خود بود و میان انواع واقسام حیوان مشیره را که از آنجا در
 یاد راه نام نسبت داشت به عقد ازدواج میرزا علی ان در میاورد و در آن منیت میسند و از شهر نژاد
 من بودند و چند سال قبلاً بر تاج داخل مازندران دادند بعد میفرمایند که من ذاقا بودم روزی از تائرت
 بتد ران آمده برای دیدن مشیره شکر بانورا خانم بمنزل میرزا علی ان پیوسته و راع نام رستم مشارالیه
 در حیاطا قدم میزد و رفتن را الا ردیدن مشیره مرا بر میسند از تائرت و صرف غذا هم می
 بدی گفت دادند آن تو اهل و کتابند از من دعای میگویم و تو را این یکو امید است که دادند دعای
 مرا بدستگاه امین تو مستجاب کند لهذا تائرت و اندر دست با سما بلند کرده و وقت خود ایامین تائرت
 که من مسویر زعلایان شکر مرابره است خود ایامرا مرابره ان که تا از این زندانم شکنین راحت
 نوم شکر تفریدند امین میگویم و انروز رفتند بودم و مر خیر شدم و بتا در وقت اولی است از مدت
 قلیاری کنیدم که مشیره حضور کردند است در زندان میفرمایند شهر بانورا خانم یکسال ازین میرزا علی ان
 بود است و از این ولایت به تائرت تاراً نمی بود و و انروز آوردید

(اخبار قزاقان) در این باره در عا که گفتند خود ایام حاجی **دائم** است حاجی **یحیی** خان در دی
 بده که در ریان پذیربنا شد نشو که زیرا واضح میسند سبب این از دواج حاجی **یحیی** خان بود ^{عزیزه}

اما شکر از دواج شهر بانورا خانم بنیاب که بانورا را مادرفرا **الله** در تائرت از این توار است یکسال
 بعد از آن در روزها مد حسین حاجی **یحیی** خان به عنوان دیدن توار و زاده توار بود
 شهر بانورا خانم و دشمن نام بتا فرامد و در روز توقفا کرد شب قبلاً از حرکت پیوسته تهران ما آمد ای

قریباً حاجی را شنیدیم براء استراحت سحر به پیمت در باب اذان اتمینه حاجان و شهر یانوش خانم مشغول
 نزاع بودند شامته همیشه در راه شوره را اینرا شنیدیم که با آریه میگفت این امر محال است من
 باد من بدم از دوان نیاتم در باره روتبیدید غالب شد روز بعد دستور داد فادان
 حاضر در شهر یانوش انرا با اند و موی زرد میا و دیشهران برد شهر یانوش خانم موقیر خدا
 حافظه با آریه گفت دهانکید بزود و بهر مرت مرا براء شما ایبا بزند و با تا شرواند و ما شکر ریزان از
 اود اشدیم و خدا شنیدیم تفحص یحیی خان شهر یانوش انرا بمنزله اود برد میز و علف
 میز زاملیه ان پسر محمد راه نام در اورد چندی روز بعد شهر یانوش خانم براء همه های خود حضرت فزیه و
 فاطمه خانم نامه نوشته و فرستاد باین عنوان نهادی مرا بید اود و بد بخت کرد شما نام از من
 چه تم بوقینید مید انم از خواب این خانواد موخا نوده ما از این از دوان رنایت ندارید ولی
 بد انید که یوازم نیست بد من بید اود که ارم بدیم شایسته از من در ان همه ناه عزیز را
 احوال من بد بیا ترانم بر مید همه ایشارایه قبا از رسیدن ان نامه بر روز د از بر آمدن
 شهر یانوش انرا بچهران انجند استند هر صد یازد و اود در حال بی عنوان مبارزه باد مدیه
 تهیه کرد بمنزله میر زاملیه ان رفتند و براد رزاد همزاده را با اند و هوزیه مذاکرات نمودند و او را
 نه بیعت کرده داد ارم دادند و برمودند ارم است گذاشتند و نبود ترا از بیعت نکن البتة قسمت
 ایند و بر بود حضرت عزیزه انم بشد و از ناراحتی شهر یانوش انم ناراحت شد که کسایت نداشتاید
 نیطابین برادر ابیوزامه مدحمن بید از همه تفداستند و این در عثمان براد و عزیز بود
 راه جلو هم براء رفتن را تو براد رزاد خدا شهن برادره انجام شده بود
 بار و د اینجهتارا تو رتجر که از این بید اود دیدند براء اللہ میر یافدا انک این مظلم
 سبب این از دواج بوده (انان از این مالم) تابستان ۶۰ سال شهر یانوش انم رفت افرجه و براء
 بانوز را انحصار بد و بود و بید هم پیشهر یانوش انم نهادند بی نام فرستاد من از دولت این
 از دواج روز اذن بتا نراند ان براد و مرا بفرستید افرجه را بعینم نام برد میر زامله اللہ قد ان زمان

داخل بود بایگشرا در ارواح^۱ آنچه کرد و در روزه در اقامه نمود و را رود بود آن دعا و امین که در
 صفحه ۴۲ من داد شد در اقامه انجام گرفت بعد رتبه بران شد بانو خانم مسلول نشد بلکه موقع وضع
 حمل تک شد مولود هم در تربیت با هم مادر نماید شد و در سن ۱۰ هجرت سالک در گذشت حاجی
 یحیی خان را به پسر کار به خرب گزیده از بین برد مادر پسر را از نامزد و کاشم خانم و میرزا
 محمد داد و ایتر بلور امحبت میردند و از نامزد شهر بانو خانم و میرزا اعیان از اینان خبر
 شنیدم کاشم خانم هرگز شهر بانو خانم با قاضی مادر بیشتره که داشت و جایب خاطر مد از
 فوت شهر بانو خانم با میرزا اعلی خان ازدواج کرد و از این که هم مصلحت نکرد

شرح یکصد البساده راجع به مرقوم هر دو تذکره بزرگوار بنام میرزا محمد حسن برای تدفین
 این امر حضرت از واج شهر بانو بهبه داد آمد در صفحه ۴۲ شرح نوشته شد میرزا محمد حسن
 یک مرتبه ببیند او رفتند برای اطلاع از سلامت حضرت شرمکه شرح در صفحه نوشته شد دیگر
 ببیند او رفتند

در صفحه ۲۱۷ راجع به بانو زهرا ماد رفتی الله امرنگ می نویسد ای بان بانو پانزده سال از
 عبد الله بانو تر بودند مشارالیه از عبد الله شد سال کوه کوه بودند بنا بگفته خود بانو مراد رفیع
 غارت تا کر ۱۴ سال داشتند تمام وقایع زمان غارت و قبیل از غارت که رت شرمه و سپاه الله بنا کر
 تشویش میبردند بخوار داشتند و تا اواخر عمر هم به رت اهل و رت شرمه و من بودند و از رت
 شرمه توفیق نام بنام ایشان نزد بند امیر و است البتة مواف بودند و حرف زشت هم نسبت بهها الله
 نمیزدند و سپاه الله را نام میرزا می گفتند روزی از ایشان شنوا کردم شما که سواد ندانید گونه
 حقیقت حضرت شرمه را فهمیدید فرمودند از شما فایز خودم و بانو میرزا از حضرت شرمه

خیام بزرگتر بودند و زیاد بایشان احترام میگذاشتند من حد کردم که مقام ای بان (پیشتر حضرت شرمه)
 یا از مقام جناب میرزا میباید بعدش دادند یا روزی از من (ملاک بابا بنو) آمد
 منزل ما ماد رو به من گفت پدرت رفته شد تا به میرزا بروی و بگویم ما آمد میباید منزل من رفتند
 همان منزلی که رت میرزا ورثه و از نام است (و در آنجا آن متعلق به شیا ابته میباید) در راه اقمی که

دود رب رو حیاط باز میشد (و حالیه رو پیرا تیر است) دیدم پدر ایستاد و چون جناب میرزا قدم
 میزنند و آهسته آهسته صحبت میکنند من پسر از ستم پینام دادم را بیدم گفتند در باب گفتند الحاح
 خواهم آمد در طاقچه ایام اتفاق به خزیده بودند جناب میرزا به پرداخته من فرمودند
 زه راجان این به را از ارفق من بد فخرن گفتوا یعنی مادرم (و سلام مرا بر سرمان بیدم سفارش کرد
 نشوری من با خود فخر کردم با این سفارش میبایست به را خورد آمدم توی حیاط مقابل در ریاض الحاق
 ایستادم همیشه جناب میرزا شمشان بمن افتاد گفتیم بیرون فوراً به را که از دم جناب میرزا از
 این کار من خندیدند ولی پدرم افتخار کرد جناب میرزا با ندانند گفتند اندیشتر نکنید به دیگر
 بمن داده فرمودند این را بده بزعم خود را این اشکافناشند و این ما اگر میبودیم حضرت -
 تشریف آوردند منزل جناب میرزا مشاور الیه بدون اینکه فکر بیایند باید من شتابان یا استقبال
 نکرده بودم حضرت لواقفانند جناب میرزا دست پمینه پشت سر ایشان دیدم پشت سر
 جناب میرزا وارد اتاق شدند در بالای ایوان پنداشند و دستکابراه پشت گذاشته بودند
 حضرت تیره روی ان تشسته بعد به جناب میرزا فرمودند انا داد ای پسر ما ای پسر من ایستاده
 بود من رفتم منزل تمید انم بیدم هم ان او را دادند یا نه جناب میرزا که به اجازه در حضور
 ایشان نمی نشستند و الیه این دعوی را از ایشان می شنوم متحیرم در آورنده من عوام کمان میبوم
 این دعوی بی اساس است *

در صفحه ۱۹۰ می نویسد میرزا در اقلیم پسر میرزا بزرگ و ظلم خانم (انور ابد مبارک) نه بنده
 اولی و نه به مال قدم مرگ من نبوده تا که به مال است از نسبت به مال مبارک هم استیفا شد
 ولی فرضیه هم ندانسته است مال مبارک به از استیفا از سیاه مال است یکگاه منزل -
 ایشان بستری و بیمار بودند میرزا در اقلیم این قسم که من لوم است نشان طابقت بودند و من
 یمنه هر فقه بود به بین مناسب این اشرا حان میرزا در اقلیم بی می میگفتند تا میرزا مال اختیار
 کردند اول مریم که ملقب بورتة الحیرا بود و دوم تهره انم دختر میرزا عبد الله - ان از مریدان اولاد داشتند

مسماقیه را ملقب بشمره از قمر خانم و اولاد داشتند کاشم خانم و میرزا شمس خانم و میرزا ناطق
 یابرد رز میرزا شمس بریشان و مادر رز کاشم خانم در نجف اشرف مقبره نوربهاست .

اولا حاجی میرزا اقلی بابیب نبود بواسطه علم و ادب اینها را حاجی باب میردند ثانیاً
 بدست اهل و بدست شمره ایمن نامل داشتند و رساله روزجم جماد الاول که روزالموع
 حضرت اعلی جل جلاله میباید جشن مفسر میفرستند (البته بیمنوان روزروز ازبکه) و بیانی
 که بدست شمره بدست ایمن فرستاده بودند فقار در زمان روزازانها استفاد میگردند ولی
 از ترس خیال و تقیه میگردند و جهت هم این عهد رسالت آباد نورد و مجلس عزاداری میسند
 الشهدا نزله قبر مابین اهل یالورد و تاراشاف افتاد در آن زد بخورد و تفرزات اهل یالورد
 گفته نندند و ولی سران الدوله که اهل یالورد بود و با اتفاق حاجی میرزا اقلی مستوفی
 در بارنا سرالدین شام بودند و شب جزب اختلاف با هم داشتند سران الدوله بدست این
 نزل که منجر بقتل بدست یالورد بود نند این بررمانا تم شمره بدست و رشاه شکایت کرد که مجدداً
 در تاربا بیها بنام اغتنام سرانگاشته اند و نند تفرزات اهل یالورد را که رساله برای دستگیر
 یا بیها شرکت داشته بحریا حاجی میرزا ناطق نشتند شاه وین مسم حرکت برای شکا بود
 امر کرد تا مهرد مراد بد گفت تا مراجعت از شکارگاه عدم امده شد و رشود از قضا یا با اتفاق
 مستوفی المالک یا بد دست اهل یالورد بدست ساختن مبتلا و بدست مرجع شد مستوفی
 المالک این قضیه غیر شرقیه را بر سرگامی حاجی میرزا ناطق تلقی کرد و سران الدوله گفت
 گاه را تونرد و ولی کاره را مندم بعد از مراجعت شاه از شکار فوراً بدست و رشود کرد تریان
 این اهل و سران الدوله روشن کرد (پس منو) مسبب حیسر حاجی میرزا ناطق او بود (افسوس
 من به بدترین وجهی سوختم البته در ترغیب مابین اهل تاربا یالورد نزله شده بود و تفرم از اهل
 یالورد بقتل رسد نند ولی حاجی میرزا شاف از این قضیه بکاو به اطلاع است و اسم بابیب هم

در بین نبود و سران الدوله چون از منازایه چیزی نگذرد و داشته سبب شد با مرتیله عالم حاجیر
میرزا رنقافه را در ستیزه بجهت منازایه انداختند و پیشتر نفرین کردن من یگانهد ختر و انرا از دست
دادند از گریه مستوفی الممالک شاه متاثر شد و فوراً امری استخار من منازایه نمود بعد از تکفیفه از
مجهربخاں شد

از ایلانات که به خانم حمزه زاده در رت شمره در زمان این اتفاق بودند

در فقهه ۲۸۱ با ولاد نام میرزا فضل الله اورنگی میفرمود اولاد آن مرحوم تمام المسالک
حسن اورتگی و همه منتسبه بیدرتا هم آورده بر آید شدند - بدین معنی نام وزینت خانم بمادر
شاه بود باز ماندند - ایران تا خانم و فرزند خانم بشوهرانندان پیوسته کرد مسلمان

همینند
اولاد حسن اورنگی پسر فضل الله اورنگی در سنین جوانی از او بودند بدین معنی داشت از بیانیها
برای زب بیارود و او ایان قبول نکردند با این امر میباید خانم در آن وقت بود که از آن مرد
شمره است بدین راییت بدین ازدواج بود روز در آن بدیدیم با او را در او برادیم نشسته
بود بدین رایین با سر به الله خیل صحبت آوردند ما هم در تاپا کبک بودیم چون او را با او از کس
نشید با تشدد فرمود امید و این رایین از اولاد شامین که به نام نیستند جوان مرشدند بنده
خندیدیم محبت از این گفته بدین نام گرفت تا قاضی عباس در ایان پسر عمه نام که در داشتیم
گفت که را میخندید گفت از ما بدین معنی فرمودند که مردن یا زندمانند نبارادند بندگان است
و خافل از اینکه میباید نم تواند در این امر بدین مرد یا حیات در حالت نماید برادیم گویند از
تو جوان مرشد شدن بعد از این نبود بدین معنی که در معنی به نام بیجا بود ایران تا
خانم و فرزند خانم وزینت نام مؤمن به حاضرت اهل اولاد که در حاضرت شمره بود و هستند بنده
بدین معنی هم از فرمایند شایسته را ما در بدین زمین خود و در تاپا کبک در رتید فرمایند
اینان نیز که بود که بدین معنی گفتند (تازمانیکه کتاب مقدس بیان از بارنگردیم بر
حقانیت حاضرت اهل و حاضرت شمره بین اسماء و سوزمانیکه در کتاب سینه نور است) من

صی الاثر را زیارت کردم شبیه برایم باقی نماند .

از صفحه ۱۹۲ تا صفحه ۱۹۶ را در پیروان مد قلم می نویسد :

میرزا محمد قلی کو کترین پسران میرزا یزدان بود و مادرش ترکانیه بود که نسبتش به جمال مبارک

(اثر ویشا) ایمان کامل داشته و بسیار مخلص بود و مصائب و غم و سزا و پیرا در شریک بوده است

در زمان حیات در هیال اختیار داد و خانم جان در ترحمه خود شان بود و اولاد آن او میرزا ذکرا

میرزا ذکرا الله میرزا عبدالرشید - شقایق - انور - سیه - انور - خانم حیات - حسین افندی (نوه جمال)

مبارک از جن کائنات در هم زیاده داد و پاره داد انور کامل افندی میرزا وحید اشرفیه میرزا ضیاء بود ماند

جناب میرزا محمد قلی همیشه در رعایت جماعت را بود و حجتی در عهد عبدالبهاشن حال ایشانرا

در تذکره الیاد در صفحه ۱۱۳ چنین میفرمایند جناب میرزا محمد قلی جناب میرزا محمد

قله پروردگار و جمال مبارک این شخص بزرگوار از آغاز کودکی با زاد گوی معروف بود و وقت هجرت حشر

والد تازمتولد یافتند از آغاز تا آنکه ایمان خود را در افسوس حیات گذرانند از هر فکر و دگرگاری

بود و از هر فکر و دگرگاری بیزار و ریزان در عهد الحاق پیروان یافتند و هر از صفای روز نظر

نیراناق بود در عهد پیروان سابقه بود و در هر مبارک در آن لیل و نهار انعاما کتومات بود

و در عهد البیت مستقیم و ثابت مشمول عواطف بود و عهد رطافت شب و روز مشرف در هر مشمول

یافت و در همین موارد پیروان مشمول تابان قبول رسیدن بریا تیر محركات میگرد و در کتاب مبارک سفر

مینمود از هر از در وقت اسم اعظم توجه با سلام قبول نمود و در اثناء راهها موریند سب خیمه و خرنگاه

بود در وقت بیندایت خدمت در بردار شومال و در آن امید انستود چنین در اسلامبول وارد

سرد همیشه او را حال بریده ضوالم میبود تا آنکه در رعایت خدمت بیرون سزاون بسجده اعظام گردید

و در فرمان موبد امیروزند ان بود و راحت و زحمت و سختی و سستی و بیماری و نقد رست در رحالت

احد بود و در آنرا که از جمال مبارک در نهایت بلاغت تا طایر و با قلم فارغی با نوح محمد و

ستایش ما لوفی در همین و شام بعد از مشول عو یافت و سرفه لقا و ماز و در روز و به مستوسکوت

راجع به حضرت شرمحل ذکره و اولاد و اولاد و اولاد ... ای ایشان از قول بهاء الله عهد البمانین -
 مینویسد میرزا یحیی معروف به صبیح ازل پدرش میرزا یحیی (پادشاه کوچک) بنام کرمانشاه بود
 و او بهشتی در ایرجوردی گفته اند مشارالیه در موقع فوت پدرش میرزا یحیی در سال مبارک برای تربیت
 و سرپرستی او بهمنوع زحمات را متحمل گشته اند و حقیقت آن زحمات همان بوده است که عمل نموده
 و در تواریخ امرالواج مبارکه شنیدیم مخالفت های او تفصیل مذکور است و این دلیل که میافزاید از سلمان
 نازل گشته گواه این موضوع است قوله الاعلی (ای سلطان بلا یابم علی التا اهر از قبیل و عهد بوده
 و منحصرا این ایام مدائن نفسی را که در روم و روسین پیدا رحمت تربیت فرمودم هر قلم نیام نمود اگر
 از اسرار قبلی ذکر نمایم مانع میشود کلمه یزل بدست من از عباد که میگفته ام به خلق شده اند با حق معاصره
 برخواسته اند و از بد این امرش تامل نمودند ملاحظه در آیه و ما روت و ما روت ناکند و عبد مقرب الهی
 بودند از غایت تقدیر بطن موسم گشتند باران به مخیبه از دم بیرون دادند و در ملکوت سموات
 و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و شایسته عند الله مقرب بودند که لسان عظمت پذیر کرشان
 نایب بود تا به مقام رسیدند که در راتقی و اعلی و از حد از اول عباد مشایخ نمودند به حد نسبی
 از شدت امانت و زید و باسفل نیران را چنان شدند و تفصیل این در ملاحظه ما بین ما سر مذکور است
 اکثری کذب و از شایع صدق بهتید است و عندنا علم کاشف قول الرب عز و جه قوا و میم ذلک احدی بر
 حق اعترا نمود از آن عسرت و جای کبریا نه بعد از یزید این در ملاحظه بمقامات قدر و قرب
 در این مقام اخذ فرمود

سال تولدش در سنه ۱۲۴۷ قمری در طبرستان و موقع مسعود چنانچه میرزا یحیی در ۸ سال داشته
 وفات در یوم و شنبه ۱۷ ماه اول ۱۲۳۰ هجری قمری در شهر ماغوسا واقع در زیر مقبره
 در سن ۸۴ سالگی بوده است میرزا یحیی در تبریز در رکوع شهر کهنام که مازل معروف است منزل
 محقر بسیار که آن داشته که در آن زندگی و وفات را در مدت حیات پنجم شاعر ایرانی و مسلمان مصر
 نمود بود تبریز با آنکه بعد از آن بین المللی اول جزو تصرفات آنکس در آمد و خیریت کاملی

در آن جنم فرمایند بی الوصفه هر دو در قبیل از جنه و به اولاد آن پیروان او بعد از چنگ جرات
اینکه خود را پایر و یا ازلی مسموم کنند انداخته اند بلکه مردم آنها را بنام مسلمان می شناخته و اکثر
م نوه او میرزا جلال که صاحب کتابخانه است در قهرم و مغرویش دارد بنام شیخ مسلمان
و نوه یزدگرد شاه ایرانی با اسم از می شناخته یسنو مهرزایی را شاه ایران و شخصی مسلمان
میدانند که در قرن قبل بقبر رانده است بهین مناسبت پیروان فوت او اولاد آن او را در
قبرستان مسلمان مدفون ساخته اند ولی میرزا جلال نوه او اخیراً مد ایندین را بجای دیگر نقل
نموده است .
این شهر در ۱۰۰ کیلومتری خان شهر قازاقوستان (ماغوسا) در سر راه مسافران تنیدوزیا که تقریباً
۱۵۰ متر از آنه مزبور در راست واقع شده و آثار آن از جمله قبر در سکونت دارند از با
اینکه از بدگو در حال تربیت جمال مبارک بود صیالریه بواسطه محبت امر مقام مخصوصاً
پشوریا سیدما بدامفان محبتهای برادرانانید که رفت مشروعه فالغتمود که شن آن
در بیون تاریخ امر مذکور و مفید است قتل میرزا د الله آدیان که از مومنین ارایه بود بقوای
اورد ریخه ادب دست نورش میرزا مد ماژند وانی صورت آفت حضرت عبد الجبار در لوح
کتاب تا اتم ال تمام نین میفرمایند و لوه سید دران که در آنجا ایران نوزد زاریه
نسیان مستکف و در واپس پایان مستشرق به جزیره یکه اهم وایکم واهی باوند اشراق
شمر در رید سما براد رنزد بیخبران ذریه نمانند که نین است و نان یا و و دانگه شخ
مملوک موجود و مشهور اقلان البان قدم رنذ میفرمایند و قبرس نشاند تا بد و نمانند که در
ره اولاد در راه او را و یو و خورید شنوند که زبان الدن و میان یو تیبان نمانند و نمیان
نه حکم نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند
که ان نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند
نموده و یا اثری از آنجا در رامری از روز نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند نمانند

است لکن نفوس ازاد را او خام در ایران اورا باو آید شکر شکن خدایند و ورقا مخموش الحان نامند
قبسرها نلنو فبشر ما اعتقد و ابارو ذرهم فی حوضهم یلینون *

میرزایحیی که حضرات ازلیه اورا حضرت شمره میخوانند زندهای زیادی گرفته است و اولاد آن او
از زندهای متعدد به بدبختی قرار است پس از شهادت حضرت رب اعلی از طهران بتاخر رفته و در سن
۱۹ سالگی با دختر هموی خود که سمانت فاطمه خانم که حاجیه خانم هم میگویند (دختر میرزا محمد
و دالان خانم) ازدواج نمود و از این وصلت به اولاد بوجود آمد که نام او میرزا محمد نادری ابقی
بوده است این مادر و فرزند ساکن تاجر بود هاند از رقیه خانم خواهر حاجیه خانم پنج اولاد مدتم
خانم میرزا وحید میرزاتش مریم خانم فواد الله (این دو نفر خواهران خوا بودند)

ازهد رحمان خانم که تفرشی بوده آ اولاد داشت میرزا محمد که ابرایان الله میآقتند دالت خانم
عیال شیخ احمد روحی کرمانی پسر مدد جعفر کرمانی صاحب کتاب دست بهشت در فلسفه
بیان و ترجمه کتاب حاجی بابا از عیال کرمانی است اولاد میرزا نورالمه و این میرزا نورالله دختری
دارد سمانت خانم که ترجمه مایون است مترجم همایون گاه گاهی در روزنامه تابریض
امر مقالاتی نوشته است *

از ملک خانم شیرازی ۴ اولاد میرزا احمد ملقب ببهباب میرزا عبدالحلی نوری زعلو صفیه خانم عیال
میرزا آقاخان کرمانی که صاحب مدد خدایه اینه ساکن روی آ منتوب رساله افتاد و د ولت خانم
البیان است میرزا احمد او را میرزا جمال مبارک هموین شده تا دم ان رشایت مانند از عیال بخداد
به پسر جوان الله دختره عبد الفتاح معروف و مقولی دختره عبد الحلی زن دیگر که دختر
میرزا حیدرقلی نمد ساب و ذوالخیر خانم جان بوده حال معلوم نیست که او احرام بوده و یا این
و شاید اسم او فاطمه بوده است زن ملا محمد مسلم نوری که در قاعه شیخ ابرسی شهید گشته
رقیه دختره ان غسانی نام خانم پهرانی قانته که حال بلد بودن فده نورالمراد حضرت
با ره پیدا است فاطمه خانم دختره حسین روضه دان افغانی مشیرمندان بهای تهبیر

کصوم منقطعاً حضرت تقی (ع) اولی بوده فاطمه امم دارا را با نام ازد و شم تا بیجا و غیره در
اما زاده نامش هم است فاطمه خانم در رفیقت بهاء الله بقصد میرزا یحیی در اوقات از ساحه جان آنها
یقه پسرینام میرزا روح الله
میرزا یحیی در سال ۱۲۶۸ هجری القاب با مشهور بنور میرزا در تاجگرد هنر و فرزندان و گاه است
فرار ایستادند نورمازندران را از آنجا که در پیشو بر شک و تفریق و سپردن پادشاه و
موقتیکه حضرت بهاء الله در ری داد تشریف دادند بیجا داد میروند در این مدت همیشه از ترویج
جان بالیا بر میداد بیجا را اختتام بود است

در صفحه ۱۹۱ را در حضرت شمره میفرمودند حال مبارک برای تربیت و سرپرستی او به نوع
زحمات تراست مگر گفته در صورتی که ما را ایشانرا تا آنکه در صفحه ۱۹۱ نوشته شد از سنین نسیر
تاریکی زحماتشان با ماد بهاء الله بوده تا زمانی که بانوبین رفتند و رفتند رانده امقیم شدند کویا
در پیاسه سال قبل از الزام حضرت اعلمی حلوان گرفتند و چون بعد از آن فوج العاد صحبت داشتند
بهاء الله با ماد ولدانند داشتند تا در اکثر شده این است که تمام این بانود را تا روالها و آنها
نیست اینها هم روزی بهر روز با او را دیدند بعد از فوت پسر کوچک او در میرزا مهدی
سهم نا برده را از صورت پدر از جاه الله گرفته زنده آنگاه در رفیقت را بازند آنگاه در ری و او را در ری
مهر و صحبت تر بود داده رهسپار رسته شده و در آنجا ماندند و در سال الفوج حضرت اعلمی بهر
طاعون در گذشتند حضرت بهاء الله آنها را در میان تا زایل فرمودند بواسطه صحبت ماد و شر
بعد از آن شمره از مهر ماد روی شم پیشیده انوقت میباید بیاید رحمت بخود او را (یعنی حضرت
شمره را) تربیت نه در دم و بر تمام قیام نمود

اما شن است که در بهاء الله خانه در صفحه ۱۹۱ و دهه دادیم ذی القعدة
درین کلمه شایسته بود بدختر حضرت عذرا و فاطمه خانم و سده است از مشارالیه از صاحبس بودند
اتفاقاً با مسرویی از تویج آن خود داری بود و شرحش را در نامه ام از قول یا تو عذرا میفرمودند

بدین نحو است:

حضرت پهلوان الله در رمضان بهر فراسمهال مبتلا شدند که امید شفا برایشان نبود و در آن ماه
مسئله در وثیقه در بین نبود خواهرهایش حضرت عزیبه و فاطمه خانم چون از کسالت ایشان
مطالع شدند متاثر شدند با دشمنان ^{خود} کشتیم خانم را راضی کردند که با اتفاق برای شفقت نزد
مد راعظم بروند (کشتیم خانم در دیانت اسلام خیلی متعصب بود و بدو وقت یا مرد یا محرم تکلم
نمیکرد حتی از سرهای شوهر خود رو میترفت) در هر صورت با عجز و التماس ایشان تراری کرده
رفتند نزد مد راعظم و در دلقه شاز کشمیری و صد تومان پول و یک جلد کلام اللهم ید بخله
میرزا بزرگ (که تاریخ تولد هم اولاد همای میرزا بزرگ در آن نوشته شده بود) برای مد راعظم
بردند خواهرها در مد راعظم گشته دست و پای او را بوییدند کشتیم خانم به مد راعظم گفتند اگر در
زمان مد اوت شما که اهل نور هستید بگذرانیم از این زمانه نبرد رحیمی را بیب و برستار تلف
شود بعد مردم در باره شما خواهند گفت بهر زمان و تدبیری بود مد راعظم را حاضر کردند
که برای شفقت نزد شاه بروند و نزد شاه رفته شفقت کرد شاه گفت تو بر اینوری می بخشم ولی پسر از
بهمبودی نباید در ایران بیاند و باید بپنداد تعیین شود بعد جناب پهلوان الله را بمنزل آورد مختار
با مهربانی زاید الوجدان از ایشان پرستاری نمود تا بکلی مرتفع شد و با صحت عزان با خانواد
بصحت بعد از حرکت کرد با این تفصیلات اتمام ملات خسروی مینویسند مریم از اینمان پرستاری کرد
تا بهبودی حاصل کرد و در صورتیکه در زمان کشتیم خانم مریم در آن خانه احمیتند داشته و منزل هم مال
شخص کشتیم خانم بود و پهلوان از ایشان هیچ کس نمیتوانست کسی را بداند بمبارد
از صفحه ۱۱۶ تا صفحه ۱۰۵ راجع به حضرت امیره مع اولادان و حرم ایشان مینویسند

اولا موقع ارتقا میرزا بزرگ حضرت سه سال داشتند ثانیاً حدود ایشان آحادی الا اولی ۱۲۳۰
بوده که شاعر میفرماید ج اول در وسط وقت طلوع آفتاب گشت غارب در جهان خسرو

از آن شد در حساب سال هفتاد بیانی بود این اعظم مصود هم ز هجرت سال نفراید او
اند حساب و مینویسد از در تبریز در خانه معقره زندگانی میرد صحیح است ولی با آن خانه

محققان خواهند به نظر که در آخر باب ۵ مسکن دارم بآن قمریاش و صیغه و مینویسد ازل -
 خود در را مسلمان و شاعر ایرانی چنانچه میبرد که آیا از کتاب نقلی است
 آن وارد بیرون انگلیسی را خوانده اند که مفصلاً مینویسد و سخن میدهد رفتن به مکه و قیام در آنجا
 زمانه از بیروت راست به مکه بر میآید از بیروت تلگرافی از اهواز به دستم -
 در باب آمدن و توجه علمای المسافر (عین همین در باب تلگراف برای ابراهیم بود که پیش از استیحا
 برود آمد مینویسد) فوراً حرکت کردم و چون وارد مکه شدم در مسافرخانه بودم به پیشنهاد به ما تمیاض
 مردم روز بعد با راهبان یکتا بهائی خدمت بهاء الله مقرر شدیم بعد از مهربانی زیاد فرمودند
 آمدن ما بدین مسجد و راهبانی ما پاکسی - ن - ندارم و ما اینجا و روزی ما القیم میگویم صلح
 باید عالم بپوشد معیار در او برده اند ما حاضرند در این و قضا عیب دارد (بلو عیب در
 این است نهید ستر حضرت صلح دوست اکثر و همین اولیه را شهید کردند و حال اینگونه نطق
 میفرمایند البته این صلح برای آن از مذاقه بهائیت میباشد) سه مرتبه آمدند بدان مشرف شدم
 و جان فرمایند روزی استین بود بعد از اهواز بیروت آمده بود و تا آنکه از اهواز برود رفتیم
 و چون نشانی منزل حضرت ازل را داشتیم روز بعد بدو و اسباب خدمت معین ازل رسیدیم یا نژده
 روزی رفیقان ما اندم روزی یک مرتبه مشرف میمانیم خدمت در آن روزمان بسر میبردیم و باید که نیل علم و
 حکمت مراجعت میفرمودیم که از اتفاق تفاتی بود ما بین ازل و بهائیان از ایشان سؤال کردم و بیایی
 انسرده شدند و جواب دادند و در آن روز بعد از این مقوله سئوال فرمودیم نیز تمام بهاد از آن حکم می
 رفتیم در دفتر دوستی آنجا روزی در همین ازل بیشتر تا آن روز بود استعجال فرمود انشاء الله
 بخدا در کتابی حدیثی که در آنجا اسم شماره در بین نیست یعنی آن وارد بیرون
 در این صورت نیز نوشته است انشاء الله از یاد از حضرت ازل بود استعجال نام نامی و ندا
 اقامه مطا - سرور در این مکتب فارسی و عربی حضرت بیخ ازل را ندیدید فقط اشعار را
 ندیدید کتابی که در مقابل قرآن و عربی است (و بهاء الله بیرون) خلاصه آنچه خواندم مینویسد

شرحی که راجع به این عهد در کتاب نورنوشته درین خود را لایق آن مقام تجدید نام) و شرحی که راجع
 بدفن عرش مقدس حضرت شمره نوشته اند که در قبرستان مسلمین دفن کردند (اولا هر کجا آن
 عرش مقدس را دفن کنند عرش اللہ است) و تا زکی اقا جلال که از نوادگان ایشان است به محل دیگر
 برده اطاقی بنام مقبره برایشان بنا کرده (اقا جلال نامی پشوتی زبان و شفا نکرده که جسد
 خالص شده میرزا بزرگ را به کعبه برد آید و قبر میرزا بزرگ بعد از صد سال بلکه متجاوز است و آن خورد
 یاقی بود کعبه نگایند) محل دفن عرش مقدس حضرت شمره از او در همان مکان بود که الحال
 نیست هیچ کس آن عرش مقدس را نقل و انتقال نداده این فرمایشات مورق اقلیم نوریا از فرش
 است یاقی اطاقی از زبان امور شن محل دفن حضرت شمره بدین قرار است :

شخصی بنام یاقی از مؤمنین اروپا سه سفر برای زیارت حضرت بقبر رفت در فاصله اول
 در همان خانه مدثرو کفای طایفه سرور باورشماکت نوشته اند زیارت نائل شد پس از
 مراجعت به اروپا ازین مؤمنین آن سامان میآید بدینسان جز اللہ جمیعاً نبود میمدا از
 بدندی مجدد بقبر رفت زمینیکه الحال محل دفن آنست مقدس است خریداری کرد و قباله
 را بنام حضرت تنظیم و داده نشان تقدیم نمود کبیرای حضرت واقاراده سازد یا هم ساختمان
 نمود حضرت چون عمل را انجام شده دیدند هیچ نفرمودند چون مؤمنین اصفهان از این
 جریان یعنی خرید زمین و اقامت نمودن پیشی که مابین خود تهیه نمود برای آقای حاج میرزا
 دادی دولت آبادی اطو الله مقامه فرستادند که دست حضرت بفرستند برای ساختمان از زمین
 مرفوع دولت آبادی کویا این مدالی را کتبا خدمت حضرت نوشتند و آن خطا حضرت موجود است
 که رقم فرمودند من در آخر عمر نمیخواهم در دنیا اقبال دنیا الودیه کم عما نوجه را براه صاحبان
 بفرستید از قبول نازند میا دست مؤمنین تقسیم کنید بعد از رسیدن حضرت یکی از
 دخترهای ایشان موسم برفت اللہ گفتند این زمین الحال مالوراث است و آن مقدار هک سیم
 من میشود عرش حضرت را ایجاد دفن کنید و ساخته ایشان عمل شد سفر سوم که یاقی بقبر رفت

بعد از مسعود بیود بعد از ورود متوجه شد حضرت قبل از مسعود بوالده خانم (بد رجحان) فرمود
این روزهایت مسافرازیان باین ارض خواهد آمد چند جلد کتاب جداگانه اشتها باینگدست
لباس من بآن مسافرید عید بد رجحان خانم فرموده حضرت کتابها و لباسها را بیاختی دادند
منارالیهها و چه یک همراه داشت بزور مدالحریم تمهید نمود مساجد دفن انصراف نمود سرمانند
قبرها عادی درست کرد و یک جزئی فایده هم پاره ای نوییده و سیم خاردار کشید در سال
۱۲۶۸ شمسی بانوان دولت ایادی فخرتای و عمرتای که بجزیم زیارت بقبر رفتند با اتفاق آقای
جناب آقای دران محبت بنا کردند بعد ایا نوحطیه روحی هم بزیارت رفته با آنها مؤمنین -
تهران و اسفهان و در آنوقت ارجح اردو روزیست را با اتفاق آقای جناب گذاشتند حقیر و ن سعادتم
هنوز بار ندرده که زیارت انصاری مقدس (که اهل ماه مؤمنین بجزیره میباشد) مشرف شویم
بیر از این نمیتوانم شنیدم از کور شنوا و وجود ان سلیم باشد همین اند از در باب مسترآت
آقای بد خسروی کافی است ولی کوزه سخن شنو که جا دیده اعتبار کوه

(شرح رفتن یاختی بقبرس و خرید زمین و زحمات یاختی را بانو فخریه خانم از بانوان رقیبه نام و -
بد رجحان خانم که در زمان مسعود حیات داشتند) میفرمودند

آنچه را مولد را این بیایا و اولاد نام حضرت شمر نوشته اقلب اشتباه است .

دفعه اول در کتاب خاتم میرزا محمد عموی خود شان قاطعاً نام از و این کردند شمره این از و اج
در سر بود بنام محمد ادبی و محمد حسین - محمد حسین در موی اسارت در بین راه تله شد .
و یاد خاتم میرزا حمید رقلو هم در کتاب از و این کردند و از اینان اولادند داشتند .

بعد با حضرت قانته (که مولد می نویسد اندر بلده بود در صفحات قبل) هم شمس نام ایشان
انها اسفهان بودند و اقامت در نورالمصروف به اقامت نور اولاد ایشان است .

و از جمله ایشان آقایان میرزا عبدالملک و میرزا احمد بهاج و میرزا رضوان الله و بیان الله .

از رقیبه خانم در خاتم میرزا محمد که شرح در صفحه نوشته شده آقایان تقدیر الدین و عبد الوحید

ازید رجبهان خانم کبروالده خانم مجرور بود و بدخترینام العت الله ورفیه خانم

صاحب جان اصفهانی هم عیال اقامه میرزانی الله بوده میرزای الله هم پسرانای نوراست

این بانوانی کفایه ملک خسروی شن داده اند ابداد رخانواده حضرت نبود مبدلی بی اساس

است باخواه رما رجیملو همیرم ازدواج نکردند این بانوانند سال آخر مرد منزل فخریه

خانم مشیره زاده حضرت شمره بود در زمان منزل هم مرحوم شد ازقراریکه ودر شرح داده بود

حضرت بهاء الله برای ازدواج با ایشان خیلی مصر بودند مشارالیه با خدمت حضرت شکایت کرد

حضرت بواسطه رفیقانله او را بخدمت ایاو حیدد راوردان بطراکت بود اگر من شود رنگم بهتر است

حضرت فرمودند فساد خواندند و اگر حضرت هم با ایشان ازدواج میگردند در آثارهای ایشان درون

و چرا جایز نبود

عبد الجهاد رنج خانم الحما قلم راچریان داده نسبت بموت حقیقت خیلی تند میروند و شرح در

در صفحه نوشته شده اولاً از اشراق شمره میفرسند (گویا فقط ورنه بهاء الله است) در هیچ دوره

در زمان دشمن طالب نشد در این زمان شمره حضرت اعلی جبل ذکره بوده برای همورد بعد

هم در وینا رویه سال بعد همین فرودیند و ثانیاً ایمان یحیی ایکه بفرود معبد البها الکن و ابکم

بوده ششمی بود که علماء در وینا اول مانند محمد جعفر کرمانی و مانند محمد جعفر تواتی و ملا رجبهانی

همیر و حاجی میرزا حادید ولت آبادی و اقا سید مهدی سرتی و واسید حسین کاتب حضرت اعلی

(کتابنامه) هم حضرت تانتوشته بود کتاب الران گزار شده شاهد است بر ایمان مشارالیه نصیبت

بحضرت شمره) و اقا شفیق حادید نام آبادی (که درینجا خدمت بهاء الله هم رسیده بود در ^{حجت} مرا

در رد مشارالیه کتابی نوشته بنام تحریر الحقا) و نام بهاءیه با دست بنام نام نیست (نه مانند

حضرت بهاء الله با ایشان مانند دلالت باشی رسقا باشی و با بون جی ایمان آورد میباشند

و بیفرمایند در این مدت که را تبلیغ نموده در صورتی که حضرت اعلی جبل ذکره توفیق یک با ایشان مرثم

فرمودند میفرمایند اگرین نغز از دل بیان باقی نماند ثبوت را حفظ کن ایشان نخواستند از فرمایشات حضرت اعلیٰ تعظیف نموده بساط تبلیغ بگسترانند و راجع به اولاد امای ایشان - میفرمایند البته ایشان اولاد غیر عزیمت نفرمودند که از پشت بام برای تجدید ملاقات در شهر مسایه رفته سقوط نمایند انوقت با سوز و گداز میفرمایند بزرگواران! شما که به پشت بام رفته سقوط کردید گویا حضرات تمام نام را نادان تصور فرمودند میفرمایند « ۱۰۰ » این سرگذشت بدانند هر که حاجات بما قاضی الحادات میکند در باب اقرار بسته و راز را خاموش میکند و رکمالی در مشرق و مغرب میسر بدستیکه ایمان دارد روی بدان میدانند حاجات میکند به پشت بام نمیرود که سقوط کرده بقسمی متذلل شود کفصال از تنه تنبیل امتناع نماید و وانکه شهادت قاضی الحاد استان نزد خود تاج بود (یعنی حضرت بهاء الله) و راجع به پشت بام رفتن که سقوط کرده بند بزرگواران ترا میزون و متاهلم و برادر میرزا میرزا سوز و گداز اولاد از آنکه رسوند تومناجات نوشته بمباد و عزیزت تسلیمت بگوید یا العجب از این شعبه ما اینجا که انتهایت نامعلم است .

در صفحه ۱۶۶ میفرمایند با حضرتت چیزی قبر بر رویه و در ازل و بیرونش در عهد اولاد شجره است اینکه خود را با این یا ازلی معرفی کنند نداشته بودن آن در صفحه نوشته شده مگرمؤمنین اولیه مانند مندرجه معلوم قبر برادر رش میرزا علی محمد سراج و جناب اسید محمد ابا وحید میرزا اولاد گاشی و سید اسمعیل و برادر رش میرزا (عیال حضرت شمره) و ندین نفر دیگر که کاملاً اساسی آنها را بنام از آن بدستور حضرت مراد شما یکی در کار با اولاد نفر در یاد او و سه نفر در حکایات زنده بقتل نرسیدند در این صورت مؤمنین کونه جرئت داشتند که خود را علمت معرفی کنند در صفحه ۲۰۰ راجع بقتل دیان میفرمایند :

بفتواء حضرت شمره در یاد او بدستور کفر به مد ما زند را نیز صورت گرفت .
 در بیان حضرت اعلیٰ جلال ذکره صاحب آثار حضرت شمره تعیین فرمودند از شدت نفرین که قتل از جناب میرزا الهیارین امیر عظیم را نمودند اولی دیان بود بعد از این ادعای حضرت شمره راجع به دیان

بعد از آن میفرمود: سپاه محمد اهل الشام و خرمیا، یا السیف ایها الذین الایمانه .
 یکسال بعد از این میرزا آمد مازندران که گویا از مردمانی بود که با او با سیف بقتل میرساند و
 بعد از آن میرزا آمد در دستگاه بهاء الله مشغول شد مدت بود و کسی هم برای قتل دیان از او
 موخذه نکرد .

در صفحه ۲۰۳ مینویسد میرزا آمد به حاج پسر حضرت شمرها و خرایام بهمان مبارز مؤمن و تادم
 اخراپت ماند .

نامبرده دید حضرت داشت کهد و بیروت تحصیل میکردند اتفاقا به حاج پسرها دیدن در شهرها و خود
 به بیروت رفتند و آن اقا جلالت را که کارمند بودند پسرها دیدند از ایشان از بیروت بیگانه رفتند
 یکروز عهد البها ایشان را دعوت فرمودند و کاسی را از آن کردن بمانندند و از خود همکسی از ایشان
 برداشته پسرها را فرستاده و نوشتند پسر حضرت شمرها پسرها شده پسر فرزند هم بهائی شده
 باشد لذا من با حضرت وارد نمی آید مگر پسر حضرت بن از پدر بر تاشست که شیخ میفرماید
 پسر نوح بایدان بنشست خاندان نبوتی کم شد ایشانهم در روزی با حضرت عبد البها
 ملاس بودند .

نمیدانم اتفاقا ملا خسروی موقع نوشتن این تاریخ حواسشان کجا بود که اینقدر صریح نوشتند
 راجع به حرکت حضرت شمره از ایران یکجا مینویسند زمانیکه ابودالبخان وارد تارشد با حاج پسر
 زن و فرزند را گذاشته فرار کرد یکجا از فرمایشات بهاء الله مینویسند زمانیکه من میباشم از تهران
 به خرم پشدا در حرکت گم اخروی خرمیا است (یعنی حضرت شمره) همراه من پیدا داد سفر کند من مانع
 شدم و گفتم مقصد دولت منم مرا تمهید میکنند تو را می آئی پس از آنکه وارد پشدا شدیم چون بعد
 از من نمیتوانست زندگانی کند پشدا داد بمن پیوست یکجا مینویسند زمان است که بهاء الله با
 دشمنان همکاری کرده این لشکر را بر این دو فرستادند و پسرهای تارشدند .

لقاء ملا خسروی با این سه برکات فرمایشات مراد ثان و در تانرا امضا کردید .

در قدیم میگفتند خیراگر دروغ باشد کذب است اینجاسه شده .

در صفحه ۱۱۰ رفتن بهاء الله را با سلیمانیه و همچنین مراجعتشان را میفرسند ولی نه در این رفتن

راشرا میدهند و منسب مراجعت را .

تشریح کرده نشان بدین دلیل بود . و منقول بر حسب ظاهر راجع به نامه است خود چیزی نگفت

بودند ولی مبرمانه گوشزد اسباب و خاکی میفرمودند یعنی از مؤمنین بپیرکها طایفه از احکام بیان

داشتند از فرمایشات ایشان متعجب بودند بالاخره طاقت نیابرد میگزوزیم از مؤمنین خدمت -

حضرت شرمه فرمود کرد که در وقت اهل جاهل از کرمی بشارت موعود خود شان را باین زودیم اندادند اکثر

بهاء الله مزه نامی میکنند که با همه بیعت همه مؤمنین است حضرت شرمه بهاء الله را از فرمود

بعد از آن بخت زیاد فرمودند دست از این حرفها بردارید بدانید آیا دارید اعمال حلقای -

راشیدین را دیدید که بهاء الله از همه جدا کرد و شده شبانه قهر با باره سلیمانیه حضرت کردند

بعد از مدتی وین وجود میگردد میبردند تمام شده در نه وقت حضرت شرمه نوشت و سرای

مراجعیت از خود استند عین نوشته ایشان که موجود است فسبحانا اللهم یا الله بما اردت فی

من قرها اما کتب قاضی بیت و اما کتب پیوسته فو باها اما کتب با برافیم بها فارحم این امثال

بند حضرت شرمه - از مراجعت ایشان فرماید چند .

چنانکه در راه را با یقان خود شان (پیشتر بهاء الله) مرقوم فرمودند شاید برای نوشته امیباند

این عید را در ورود این ار - وین فوجی بر امور است بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت

اختیار کردم و سرد و بیابان فراق نهادم که در (ف) احباب نشو و صد و انقلاب احباب نکردم

و سبب شراحت و نشو و طلت حزین قلبی نکردم باری و سال و حد در صحرا و چهره سردم قسم بهری

کل وجود که این مسافر ترا خیال مرا جهت نبود و این مساجد مرا امید مواجعت نه تا آنکه از صد زامر

حتم صاد رند و لایق استلم نمودم و راجع شدم بتاريخ ۱۳۴۱ / ۲ / ۲ یا بدی در خانه نوشته شد

از خوانندگان ملتسر بدعا میباشم . والسلام حق و حقیقت - بدیع میرآتی